

سرمقاله

"رویکرد جدید" حزب دمکرات کردستان

ایران در خدمت کیست؟

.... واقعیت این است که مبارزه مسلحانه به طور کلی یکی از اشکال متنوع مبارزه می باشد که می تواند توسط هر طبقه و با نیروی اجتماعی ای از نیروهای درون صف خلق تا ضد خلق استفاده شود. هم اکنون ما با طیف وسیعی از جریانات مسلح مواجه هستیم که در همین منطقه خاور میانه مشغول جنگ با دولتها و رژیم های حاکم می باشند. آنچه که باید راهنمای نیروهای انقلابی در برخورد با این شکل از مبارزه علیه طبقات حاکم قرار گیرد سیاست ها و اهدافی ست که جریانات نامبرده از توسل به مبارزه مسلحانه دنبال می کنند. در واقع ماهیت سیاست حاکم بر سلاح است که ماهیت طبقاتی نیرویی که به مبارزه مسلحانه دست زده است را تعیین می کند. با توجه به چنین اصلی هیچ نیروی انقلابی و مبارزی نمی تواند مبارزه مسلحانه به طور مثال دار و دسته های طالبان و داعش و امثالهم علیه رژیمهای وابسته افغانستان و سوریه را تایید کند حتی اگر این جریانات به مقتضای شرایط، نبردهای برخا بزرگی هم علیه رژیم های ضد مردمی سازمان دهند و ضرباتی هم به آنان وارد کنند.

صفحه ۲



صمد بهرنگی
(۱۳۴۷-۱۳۱۸)

صمد معلم ماست. راه صمد راه ماست!

**گرامی باد خاطره آموزگار زحمتکش و دوست خوب
بچه ها در سالگرد خاموشی اش!**

کتاب سازی با نام رفیق حمید اشرف

فربرز سنجرى

... من در برخورد به این کتاب به موضوعات متعددی توجه کرده ام که اهم آن ها را می توان چنین شمرد: تاریخی که برای نگاشتن این کتاب از طرف منتشر کننده آن ذکر شده با واقعیت فعالیت های تشکیلاتی رفیق حمید اشرف همخوانی ندارد؛ مغایرت سبک نوشته حاضر با دو نوشته شناخته شده رفیق حمید و به خصوص نسبت دادن شیوه نگارش دیالوگی به این رفیق که یاد آور شیوه نگارش مصطفی شجاعیان یعنی همان مبارزی است که امروز نوجه های وزارت اطلاعات و نان آلوده خورهایش برای کوبیدن چریکهای فدائی خلق به او توسل می جویند؛ مغایرت فرهنگ و کلمات به کار برده شده با آن چه در سازمان رایج بود؛ نسبت دادن روایت هائی به رفیق حمید اشرف که با توجه به اطلاعات این رفیق از گروه جنگل غیر واقعی می باشند؛ تناقض گوئی هائی که آشکارا مبین آنند که این کتاب توسط کسی به غیر از رفیق حمید اشرف نوشته شده است و بالاخره ارائه اطلاعاتی غیر واقعی از زبان رفیق حمید اشرف و داستان سرائی در مورد گروه رفیق احمد زاده....

صفحه ۷

صمد معلم راستین من!

... از آن به بعد هر زمان فرصت را مناسب می دیدم به سراغ آن کتاب می رفتم. همه اش در فکر صحبت های دانیم بودم و می خواستم بینم خرابکارها و کمونیست ها در این کتاب چه نوشته اند و اصلاً آنها چه کسانی هستند. اما هر چه می خواندم می دیدم که کتاب در مورد مدرسه و آموزش و پرورش و معلم هاست و چیزی از خرابکارها و کمونیستها، از آن آدم های عجیب و غریبی که دانیم حرفشان را زده بود در آن نمی دیدم. چیزهائی که در کتاب در مورد وضع مدرسه های دهات آذربایجان نوشته شده بود در بعضی موارد شبیه مشکلاتی بود که ما در مدرسه مان در تهران با آنها مواجه بودیم. به همین خاطر یک نوع احساس صمیمیت نسبت به این کتاب داشتم و از آن چیزهای خوبی یاد می گرفتم...

صفحه ۱۶

به یاد دکتر علی اکبر ترابی

... دکتر ترابی برای تعدادی از زندانیان کلاس آموزش زبان ترکی گذاشت. جالب است که اولین کلمه ای که او در این کلاس به شاگردانش که من هم یکی از آن ها بودم آموزش داد، این جمله بود: "فور خان تولدی"، که به فارسی می شود "ترسو مرد". در سال ۵۰ و در اوین که در اتاق های بازجویی صدای فریاد زندانیان در زیر شلاق قطع نمی شد در شرایطی که زندانی زیر بازجویی، هر لحظه در انتظار این بود که نگهبان نامش را برای بازجویی صدا کند، خلاصه در آن فضای وحشت بر اثر سلطه شلاق و شکنجه، این اولین کلمه در آن کلاس درس زبان ترکی در واقع درس مقاومت و پیام مقاومتی بود که از سوی دکتر به شاگردانش با زبان بی زبانی منتقل می شد....

صفحه ۱۴

در صفحات دیگر

- قتل عام ۶۷ و تطهیر یکی از جلادان دهه ۶۰! ۱۲
- در دفاع از مهاجرین افغان ۱۵
- ۱۶
- گزارشات فعالین سازمان از آمریکا، انگلستان و اتریش
- ۶، ۱۱، ۱۸ و ۲۰

۲۸ ساله جمهوری اسلامی، طبقه حاکم در هیچ لحظه ای کوچکترین تمایل واقعی و یا به قول رهبر حزب مزبور "انگیزه ای"، برای گام برداشتن در جهت حل واقعی و دمکراتیک "مساله کرد" نشان داده که رهبری این حزب بتواند روی آن دست گذاشته و ضرورت توقف یا ادامه مبارزه مسلحانه را با اتکا به آن نشان دهد؟

به راستی از ۲۰ سال پیش تا کنون این رژیم در انجام جنایات علیه خلق تحت ستم کرد و اصولاً تمام خلقهای تحت ستم کمترین تغییری در سیاست های سرکوبگرانه خود داده بود که توقف مبارزه مسلحانه به یک ضرورت برای حزب دمکرات کردستان تبدیل گردد؟ آیا در طول ۲۰ سال غیبت مبارزه مسلحانه حزب دمکرات، جمهوری اسلامی به سیاست اعدام و شکنجه و زندان و ترور کمتر توسل می جست و تنها امروز یک مرتبه از خود چنین وحشی گری هائی نشان می دهد؟ پاسخ تمام این سوالات منفی ست و خلقهای تحت ستم ایران خوب می دانند که اصولاً حیات سپاه جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم وابسته به امپریالیسم و ضد خلقی با اعمال سیستماتیک ستم ملی علیه خلقهای تحت ستم گره خورده است. این رژیم از اولین روزهای حکومتش بدیهی ترین حقوق خلق های تحت ستم ترکمن و عرب و کرد و ترک را با قهر و سرکوب عریان لگد مال منافع سرمایه داران حاکم نموده، نوروز خونین ترکمن صحرا و سنجند را به وجود آورده، فرمان "جهاد" علیه خلق کرد را داده و خلاصه آن که ایران را هر چه بیشتر به زندان بزرگی برای خلق های تحت ستم تبدیل کرده است.

تمامی تجارب فوق عکس ادعای رهبران کنونی حزب دموکرات را ثابت می کنند. به خصوص هیچ کس تجربه چند بار مذاکرات علنی و غیر علنی رهبران حزب دموکرات با رژیم جمهوری اسلامی را فراموش نکرده است، مذاکراتی که باعث شدند تا برخی از رهبران این حزب در پشت میز مذاکره به دست تروریستهای تشکیل دهنده "هیات مذاکره" کشته شوند. همه اینها اثبات گر این واقعیت است که جمهوری اسلامی هیچ گاه، در هیچ مقطعی از عمر خود، هیچ گونه "انگیزه ای" برای حتی برداشتن کوچکترین گامی به منظور حل مساله ملی و رفع ستم ملی نداشته و ندارد. اصولاً باید دانست و تأکید کرد که تا زمانی که نظام سرمایه داری وابسته بر جامعه ایران حاکم است با وجود هر رژیمی مساله حق تعیین سرنوشت و یا به زبان محدود رهبران حزب دمکرات "مساله کرد" هیچ گاه به شیوه دمکراتیک قابل "حل" نبوده و نخواهد بود. بنابراین، **برغم ادعای حزب دمکرات کردستان در توجیه چرایی "رویکرد جدید" و یا "مرحله نوین" مبارزه این حزب، واقعیات نشان داده اند که عملیات نظامی اخیر حزب دمکرات هیچ ربطی به ادعای این حزب مبنی بر روشن**



"رویکرد جدید" حزب دمکرات کردستان ایران در خدمت کیست؟

آن می باشند دلایل اتخاذ این "رویکرد جدید" در سیاستهای حزب متبوعشان می باشد. حزب دمکرات در تبلیغات جنگی خود که به طور وسیعی توسط دستگاه های تبلیغاتی اقلیم کردستان نیز پوشش می یابد می کوشد تا دلیل اتخاذ این سیاست جدید را پاسخ خود به نیازهای مبارزاتی جنبش خلق کرد و همچنین اجابت درخواست مردم کردستان و بویژه جوانان آگاه و مبارز خلق کرد برای تشدید مبارزه علیه جمهوری اسلامی جلوه دهد. در چنین چارچوبی ست که **مصطفی هجری، در مصاحبه با یک روزنامه اسرائیلی به نام "اورشلیم پست" دلیل شروع دوباره "مبارزه مسلحانه" حزبش را فقدان "هیچ انگیزه ای" در "رژیم ایران" برای "حل مساله کرد" اعلام می کند. وی می گوید در "سال ۲۰۱۵ میلادی، وقتی که دیدیم رژیم ایران هیچ انگیزه ای برای حل مساله ای کرد ندارد، تصمیم به اعزام نیروهای پیشمرگه به ایران گرفتیم."**

نخستین واکنشی که پاسخ فوق، به طور طبیعی برای افکار عمومی آزادخواه ایجاد می کند این است که مگر ماهیت ضد خلقی جمهوری اسلامی و مواضع ارتجاعی آن در مقابل "مساله کرد" در ۲۰ سال گذشته جز آن بوده که امروز هست؟ و امروز چه تغییری رخ داده که به رهبران حزب ثابت کرده که مثلاً ۲۰ سال پیش، این رژیم "انگیزه" حل "مساله کرد" را داشته ولی اکنون دیگر فاقد چنان انگیزه ای ست؟ آیا در طول ۲۰ سال اخیر که حزب دمکرات فاقد فعالیت نظامی در ایران بوده، رژیم جمهوری اسلامی کمترین "انگیزه ای" برای حل "مساله کرد" از خود نشان داده بود که امروز آن را تغییر داده و این حزب را واداشته است تا در شرایط مشخص کنونی به عملیات نظامی روی بیاورد؟ آیا در طول ۲۰ سال گذشته یعنی از زمان توقف عملیات نظامی حزب دمکرات تا کنون و اصولاً در هیچ مقطعی از حیات

چند ماه پس از پیام نوروزی رهبر حزب دمکرات کردستان ایران (جناب مصطفی هجری) که در جمع برخی از نیروهای مسلح این حزب در منطقه قندیل وعده "آغاز مبارزه مسلحانه" را داد از تیرماه امسال شاهد وقوع چند درگیری مسلحانه در کردستان و آذربایجان غربی بین نیروهای این حزب و جمهوری اسلامی بوده ایم. بنا به گزارشات منتشره، در جریان این درگیریها در مناطق اشنویه، سروآباد، سقز، بانه و مهاباد چندین تن از پیشمرگان حزب و پاسداران مزدور رژیم کشته شده اند. در همین حال مسئولین این حزب و رهبر آن در پیام های خود خطاب به مردم کردستان و بویژه "جوانان" کردستان مدعی شده اند که می خواهیم "صدا و توان خود را در کوهستانها و شهرهای کردستان برای ایجاد یک نیروی قدرتمند و سرنوشت ساز یکپارچه نماییم که زندگانی نوینی را به دور از زیردستی و محرومیت از حقوق برایمان رقم بزنند." آنها همچنین در جریان مصاحبه ها و یا اظهار نظر های دیگری از درگیری های نظامی و عملیات اخیر به مثابه "رویکرد جدید" حزب دمکرات در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و یا "مرحله نوین" این مبارزه نام برده اند.

در این گفته مسئولان حزب مزبور در مورد "رویکرد جدید" بخشی از یک واقعیت نهفته است. چرا که برای افکار عمومی که تحولات اخیر و روندهای سیاسی را دنبال می کنند مواضع اخیر حزب دمکرات و فعالیت های نظامی این جریان که اتفاقاً پوشش خبری وسیعی نیز در بلندگوهای تبلیغاتی بزرگی نظیر بی بی سی و صدای آمریکا یافته است، نمایانگر یک رویکرد جدید در سیاست های حزب دمکرات می باشد؛ سیاستی که در تخالف آشکار با رویه و سیاستهای حزب دمکرات در ۲۰ سال اخیر قرار دارد. اما بخش مهم تر واقعیت که رهبران حزب دمکرات به طور ناشیانه ای در صدد پنهان کردن

شدن عدم "انگیزه" جمهوری اسلامی برای "حل" مساله کرد" ندارد.

باید دید که حزبی که بدنیاال تحولات منطقه ای پس از اشغال عراق توسط ارتش آمریکا و تشکیل "حکومت اقلیم" در طول ۲۰ سال گذشته برغم تمام ضرورت ها هیچ گونه عملیات نظامی ای علیه جمهوری اسلامی نداشت، حزبی که در طول این مدت بارها در پاسخ به گرایش روزافزون جوانان کرد برای تشدید مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی توجیه ضرورت دفاع از "منافع اقلیم" و "برادران" کرد عراقی را دلیل توقف فعالیت های نظامی علیه رژیم ضد خلقی جمهوری عنوان کرده بود، و بالاخره حزبی که محدودیت هایی را که همین "برادران کرد" با اعمال زور سیاسی و حتی تهدید تفنگ بر او تحمیل کردند را پذیرفته و تاکنون توجیه می کرد، چه شده است که اکنون یکباره اعلام می کند که مرحله جدیدی از مبارزه را شروع کرده و در پی "ایجاد یک نیروی سرنوشت ساز" در "کوهستانها و شهرهای کردستان" است که گویا قرار است "زندگی نوینی" را برای مردم کردستان رقم بزند؟ بنابراین کاملاً قابل تعمق است که چه فاکتور تازه ای در معادلات و تضادهای جاری پدیدار شده که چنین تغییر آشکاری در سیاست های حزب دموکرات کردستان ایران ایجاد کرده است؟ چگونه چنین فضایی در اختیار این جریان گذاشته شده و از آن مهمتر اجازه فعالیت نظامی را به حزب دموکرات کردستان ایران داده است؟ این کدام قدرت واقعی ست که اکنون بعد از ۲۰ سال تمام محدودیت های اعمال شده توسط تشکیلات موسوم به حکومت اقلیم را برچیده و به پیشمرگان این حزب اجازه می دهد از داخل خاک عراق و مناطق مرزی به داخل ایران رفته و تحرکات نظامی شان را از سر گیرند؟ نگاهی به صحنه سیاسی نشان می دهد که این فاکتور چیزی جز صلاحدید سیاستهای امپریالیستی ای نیست که آرایش سیاسی منطقه و توازن نیروهای موجود را مطابق منافع قدرت های بزرگ جهانی درگیر در منطقه شکل داده و تعیین کرده اند. همان سیاستهایی که رژیم های وابسته به امپریالیسم در منطقه هر یک با ایفای نقش به خصوصی فعالانه آن را پیش می برند.

تنها کافی است به شرایط عمومی حاکم بر منطقه بحرانی و جنگ زده خاورمیانه نگاهی بیاندازیم تا معلوم شود که حزب دموکرات کردستان ایران در بطن چه شرایطی و به چه دلیل امروز به اتخاذ سیاست جدید و اقدام به مبارزه مسلحانه کرده است! واقعیت این است که امروز کشورهای منطقه و بخصوص عراق و سوریه و افغانستان در آتش جنگ های ارتجاعی ای که توسط امپریالیستها و در راس آنها دولت آمریکا بر پا شده می سوزند. امپریالیستها این جنگها که عمدتاً توسط دارودسته های وابسته و بنیادگرای

آیا در تمام طول حداقل ۲۰ سال اخیر که جریان مبارزه مسلحانه ای در کردستان و ایران وجود نداشته، جزئی ترین عنصر و نشانه ای از سوی طبقه حاکم برای تمایل به "گشایش" فضای سیاسی اجتماعی در هیچ یک از عرصه های حیات اسارت بار توده ها در جامعه پدیدار شده که حال این نیروها بتوانند با اتکاء به آن ضرورت "کار آرام سیاسی" خود را توجیه کنند؟ آیا قتل فجیع جوان مبارز مهابادی "شوانه قادری" و نمایش جسد تکه پاره شده وی در خیابانهای شهر به دلیل مبادرت وی به مبارزه مسلحانه علیه حکومت بود؟... آیا جنایت وحشیانه حکومت در شلاق زدن کارگران معدن "آغ دره" به خاطر آن بود که برای درخواست حقوق و نان شب خود اسلحه برداشته و یا به خشونت متوسل شده بودند؟

اسلامی نظیر داعش پیش برده می شوند را به بازاری بزرگ برای رونق دادن به اقتصاد جنگی خود تبدیل کرده اند، بازاری که گسترش آن یکی از مناسب ترین زمینه ها برای مقابله و تخفیف بحران های نظام سرمایه داری، سرکوب انقلاب و توسعه سلطه امپریالیستی علیه کارگران و خلقهای تحت ستم منطقه می باشد. در پاسخ به این نیاز امپریالیستی ست است که ما از یک طرف به طور روز افزون شاهد تداوم و تشدید جنگ در عراق و سوریه از طریق درگیر ساختن دولتها و نیروهای مسلح در این جنگ ها هستیم و از طرف دیگر می بینیم که گسترش روزمره فضای جنگی و ناامنی در سطح خاورمیانه، خطر و امکان سرایت شعله های جنگ و بحران به سایر کشور های منطقه، از جمله ایران را به یک امکان واقعی تبدیل نموده است. در چارچوب سیاست امپریالیستی فوق، تنشهای ماحرا جویانه با ماهیت ضد خلقی و ارتجاعی نیز بین رژیمهای وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و عربستان به وجود آمده و هر روز تشدید می گردد؛ و هر یک از این رژیمها می کوشند در جهت ایجاد ناامنی و بی ثباتی در خاک دیگری دست به تلاش هائی بزنند. درست در چهار چوب این سیاست امپریالیستی است که امروز دولت عربستان با برخی نیروهای اپوزیسیون از جمله مجاهدین و حزب دموکرات به طور آشکار و علنی ارتباط برقرار کرده و ما شاهد برخی از نمودهای این ارتباطات از شرکت یکی از منفورترین سیاستمداران عربستان (ترکی الفیصل) در مراسم مجاهدین گرفته تا سفر حج نماینده حزب دموکرات به عربستان می باشیم. این تلاش ها آن زمینه ای است که به حزب دموکرات فضا و امکان تحرک مسلحانه داده و بر بستر آن محدودیت های پیشین بر امر تسلیح و تحرکات نظامی حزب دموکرات کردستان ایران برداشته شده و این حزب در چهارچوب سیاست های امپریالیستی امکان عملیات نظامی در داخل خاک ایران را پیدا کرده

است. تماسهای دولت عربستان با برخی نیروهای اپوزیسیون از جمله مجاهدین و حزب دموکرات نشان دهنده یکی از نتایج طبیعی تداوم سیاست امپریالیستی تشدید تنش بین رژیمهای مزدور منطقه و از این طریق گسترش فضای جنگ و ناامنی علیه توده های تحت ستم می باشد که سود آن نهایتاً به جیب قدرتهای امپریالیستی می رود.

عملیات نظامی اخیر حزب دموکرات در این چارچوب قابل فهم است و نشان می دهد که این عملیات نظامی نه به خاطر پاسخ حزب دموکرات به نیازهای مبارزاتی جنبش خلق کرد و یا ساختن "زندگانی نوین" و "به دور از زبردستی و محرومیت از حقوق" برای توده های تحت ستم کردستان بلکه در پاسخ به سیاستهای جنگ طلبانه امپریالیستی صورت می گیرد. در واقع، نیازهای مبارزاتی خلق کرد و خواست عادلانه آنان برای برخورداری از حق تعیین سرنوشت به موضوعی برای فریبکاری در نزد حزب دموکرات تبدیل شده است. چرا که رویکرد جدید این حزب به مبارزه مسلحانه بر خلاف ادعاهای فریبکارانه این حزب علیه انقلاب اجتماعی و حق تعیین سرنوشت خلقهای تحت ستم منطقه و برای تسهیل فراینده پیشرفت سیاستهای امپریالیستی طراحی شده و به مرحله عمل در می آیند. بیهوده نیست که رهبر حزب دموکرات کردستان در بخشی از سخنرانی خویش در "کنگره ملیتهای فدرال" هدف واقعی عملیات نظامی حزب خود را "نشان دادن" این امر به "دنیا" می نامد که جمهوری اسلامی "جزیره آرامش" برای "سرمایه گذاری" های بین المللی نیست". وی می گوید "جمهوری اسلامی به ویژه بعد از امضای قرارداد برجام در صدد تبلیغ بود و بسیار کار کرد و حالا هم کار می کند که کمپانی های بزرگ اقتصادی، نفتی، صنعتی و تجاری از نقاط مختلف دنیا بیایند و سرمایه گذاری بکنند ... در این مدت و با این برنامه که حزب دموکرات در پیش گرفت، به دنیا نشان داد و به جمهوری اسلامی نشان داد که علیرغم تبلیغات جمهوری اسلامی، ایران آن جزیره آرامش نیست که این سرمایه گذاری ها در آنجا شروع به کار کنند."

این سخنان بیانگر آنند که "رویکرد جدید حزب دموکرات در انطباق با آن سیاستها و منافع امپریالیستی ای در غرب و بویژه آمریکا قرار دارد که با "برجام" مخالف بوده و به جای آن قویا خواهان گسترش جنگ های جاری و کشیدن دامنه آن به کشورهای دیگر منطقه می باشند.

درست به موازات پیشبرد همین سیاست های ضد مردمی امپریالیستی ست که رهبری حزب دموکرات با شروع "مرحله نوین" و "رویکرد جدید" خویش خواهان اخذ

آنچه که باید راهنمای نیروهای انقلابی در برخورد با این شکل از مبارزه علیه طبقات حاکم قرار گیرد سیاست ها و اهدافی ست که جریانات نامبرده از توسل به مبارزه مسلحانه دنبال می کنند. در واقع ماهیت سیاست حاکم بر سلاح است که نشان می دهد نیروی مسلح در خدمت منافع کدام طبقه گام بر می دارد. با توجه به چنین اصلی هیچ نیروی انقلابی و مبارزی نمی تواند مبارزه مسلحانه به طور مثال دار و دسته های طالبان و داعش و امثالهم علیه رژیمهای وابسته افغانستان و سوریه را تأیید کند حتی اگر این جریانات به مقتضای شرایط، نبردهای برخا بزرگی هم علیه رژیم های ضد مردمی سازمان دهند و ضرباتی هم به آنان وارد کنند. چرا که مبارزه مسلحانه این نیروها نه برای رهایی توده ها از چنگال فقر و استثمار و سرکوب بلکه در راستای اهداف و برنامه های ضد خلقی ای انجام می گیرند که دقیقا در خدمت دشمنان مردم یعنی امپریالیستها و سرمایه داران غارتگر و ایادی شان و برای سرکوب انقلاب توده ها می باشند. در شرایط کنونی در جامعه تحت سلطه ما نیز که مبارزه مسلحانه به دلیل ساختار نظام حاکم و دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز یک ضرورت اجتناب ناپذیر و سنت قوی مبارزاتی می باشد، آن مبارزه مسلحانه ای، مترقی، قابل تأیید و پشتیبانی ست که در جهت بسیج توده های محروم و خلق های تحت ستم به منظور سازمان دادن یک انقلاب اجتماعی علیه دشمنان مردم یعنی امپریالیسم و وابستگیانش جریان یابد. در نتیجه مبارزه مسلحانه ای که در چارچوب سیاستهای امپریالیستی و در جهت تسهیل و پیشبرد آن سیاستها به راه بیفتد، حتی اگر ادعای سرنگونی رژیم ضد خلقی و منفور جمهوری اسلامی را با پشتیبانی امپریالیست ها داشته باشد، نهایتاً قادر به رهایی توده های ستمدیده از شرایط ذلت بار زندگی شان نخواهد بود و چه بسا که زنجیرهای محکمتری را بر پای آنها ببندد.

به اعتبار همین حقیقت مبارزاتی ست که می توان درک کرد چرا رویکرد جدید حزب دمکرات کردستان ایران به آغاز عملیات نظامی علیه جمهوری اسلامی که با اجازه و حمایت وابستگان امپریالیستها در منطقه و در چارچوب سیاست های امپریالیستی صورت می گیرد بخشی از ایفای نقش در یک پروژه ضد مردمی است که باید یک صدا و قاطعانه محکوم گشته و سیاستهای ضد خلقی و رای این تحرکات نظامی افشاء شوند.

در رابطه با تحولات اخیر باید به یک واقعیت دیگر اشاره کرد و آن هم به صف شدن طیفی از نیروهای مختلف از جریانات وابسته به نظام حاکم گرفته تا نیروهای رفرمیست و سازشکار در کارزار "محکوم" کردن خشونت و مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی ست. تحولات اخیر

کارتلهای جنگی امپریالیستی و دولتهای حامی آنها قرار دارند. عملیات اخیر حزب دمکرات کمترین ربطی به نیازهای واقعی جنبش خلق مبارز کرد برای گسترش جنگ خلق علیه دشمنان اصلی اش یعنی امپریالیسم و بورژوازی وابسته حاکم و رژیم آن یعنی جمهوری اسلامی ندارد. با توجه به چنین واقعیتی است که رویکرد و سیاست جدید حزب دمکرات برای بازی در بساط عربستان و اسرائیل و درواقع سیاستهای امپریالیستی نمی تواند توسط هیچ نیروی مردمی و آزادیخواهی تأیید شده و بر عکس باید افشاء و محکوم گردد. توجه به تضادهای جاری که صحنه سیاسی منطقه خاور میانه را شکل می دهند و رویکرد جدید حزب دمکرات در چنین فضایی حاوی یک درس بزرگ مبارزاتی برای جوانان آگاه و تشنه مبارزه کردستان و تمام ایران است؛ و آن این که درست و به صلاح توده های رنجدیده کرد و دیگر مردم تحت ستم ایران نیست که سیاستهایی را مورد حمایت خود قرار دهند که در جهت منافع دشمنان خونخوار مردم یعنی امپریالیستها طرحریزی شده اند.

واقعیت این است که مطالعه قانونمندی های جامعه تحت سلطه ما و شناخت ماهیت دیکتاتوری حاکم بر آن با اتکاء به تمام تجارب تاریخی موجود نشان می دهند که جمهوری اسلامی به مثابه رژیم حافظ نظام سرمایه داری وابسته جز از راه اعمال قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه از بین نمی رود. در واقع در شرایط ایران، اشکال قهر آمیز مبارزه از جمله مبارزه مسلحانه به دلایل متعدد و از جمله ساختار اقتصادی - اجتماعی نظام وابسته حاکم، دیکتاتوری عربیان تشکیل دهنده روبنای سیاسی این نظام و بالاخره سنت ها و تاریخ مبارزاتی توده ها، همواره یک شکل مرسوم و رایج مبارزاتی بوده و می باشد. اما آیا چنین واقعیتی می تواند به هر نوع عملیات مسلحانه از سوی هر نیرویی که در چارچوب هر سیاستی به نام مخالفت با جمهوری اسلامی سلاح بر می دارد، مشروعیت بخشد و آن را مورد تأیید نیروهای مردمی قرار دهد؟ پاسخ به این سوال کلیدی ست که یک موضع گیری صحیح را در مقابل به طور کلی هر گونه مبارزه مسلحانه و به طور مشخص عملیات نظامی ماه های اخیر حزب دمکرات را امکان پذیر می سازد.

واقعیت این است که مبارزه مسلحانه به طور کلی یکی از اشکال متنوع مبارزه می باشد که می تواند توسط هر طبقه و یا نیروی اجتماعی ای از نیروهای درون صف خلق گرفته تا ضد خلق استفاده شود. هم اکنون ما با طیف وسیعی از جریانات مسلح مواجه هستیم که در همین منطقه خاور میانه مشغول جنگ با دولتها و رژیم های حاکم می باشند. در تحلیل این مبارزات،

کمک از یکی از کثیف ترین رژیمهای ضد خلقی منطقه یعنی اسرائیل هم می شود. رژیمی که به مثابه چماق امپریالیسم در خاورمیانه بوده و جنایاتش علیه خلق فلسطین و تمام خلق های تحت ستم منطقه شهره عام و خاص است.

مصطفی هجری در مصاحبه خود با نشریه "اورشلیم پست" اسرائیل به دولتمردان جنایتکار اسرائیل پیام می دهد" که "ایران پول زیادی را صرف حمایت از حزب الله و حماس علیه اسرائیل می کند و به نظر من اسرائیل باید رژیم ایران را دشمن اصلی خود تلقی نموده و در جهت تضعیف آن تلاش نماید. حزب الله و حماس کمک های مالی فراوانی از ایران دریافت می کنند و آنان نیز با ایران در جهت دشمنی با اسرائیل همکاری دارند، به همین دلیل باید اسرائیل از احزاب اپوزیسیون ایران علیه رژیم ایران حمایت نماید". آیا رژیم صهیونیست و جنایتکار اسرائیل بدون اطمینان از این که فعالیت احزاب اپوزیسیون ایران" نه به نفع توده های مردم (و در این مورد مشخص خلق دلاور کرد) بلکه در جهت پیشبرد سیاست های امپریالیستی خواهد بود هرگز حاضر به حمایت از آنها می گردد؟

چگونه می توان ادعای حرکت و مبارزه مسلحانه برای "ایجاد یک زندگانی نوین به دور از زیردستی و محرومیت از حقوق" برای خلق کرد را نمود و در همان حال به بازی در بساط امپریالیسم و صهیونیسم علیه خلقهای تحت ستم منطقه دست یازید و به "کمک" های رژیمی نظیر اسرائیل چشم دوخت؟ بستن سرنوشت خود به ارابه کمک های امپریالیستی هیچ گاه نتوانسته و نمی تواند "زندگی نوین" و فارغ از "محرومیت و بی حقوقی" برای هیچ خلقی به ارمغان بیاورد. تاریخ مبارزات خلق کرد نشان می دهد که این خلق خود یکی از قربانیان بارز سلطه امپریالیسم و صهیونیسم بوده و یک کردستان و یا ایران دمکراتیک و آزاد هیچ گاه از طریق کمکهای امپریالیسم و صهیونیسم به وجود نخواهد آمد.

به نظر می رسد که واقعیات فوق تا همین جا برای شناخت دلایل اصلی و نه ادعایی "رویکرد جدید" حزب دمکرات کردستان ایران و عملیات نظامی اخیر این حزب کافی باشد. بررسی شرایط فعلی منطقه و اوضاع عمومی و ماهیت نیروهای درگیر در تحولات منطقه نشان می دهد که آغاز مبارزه مسلحانه توسط حزب دمکرات کردستان و عملیات نظامی اخیر اساساً با چراغ سبز و حمایت قدرتهای وابسته به امپریالیسم و در راستای سیاست گسترش جنگ و ناامنی امکان پذیر شده که در خدمت برآوردن منافع بزرگترین

های آزادیخواهانه ملی، سرکوب وحشیانه زنان و ... پرداخت. این رژیم درست به دلیل این که قاطعانه، کمترین ابایی از اعمال قهر ضد انقلابی، کشتار، شکنجه و اعدام و سرکوب خونین تمامی خواست ها و مخالفت های مشروع و صلح آمیز توده ها با نظام سرمایه داری حاکم نداشت و ندارد، توسط امپریالیستها به قدرت رسیدن از همان اولین روزهای به قدرت رسیدنش با استفاده از ارتش، کمیته ها، دار و دسته های مختلف نظیر بسیج و سپاه و باندهای ترور و بالاخره تمامی زواید ماشین جنگ و کشتار خود به سرکوب انقلاب مردم و سلاخی آنها پرداخت و بی هیچ وقفه ای در سراسر ایران حمام خون به راه انداخت. در نتیجه اعمال خشونت عریان، جزء جدایی ناپذیر و ذاتی حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران بوده و می باشد. بنابراین، مقاومت های مسلحانه و قهر آمیز توده ها و سازمانهای سیاسی خشونت ذاتی طبقه حاکم را بوجود نیورد و گسترش نداد بلکه آن را آشکار کرد و به نمایش گذارد. در نتیجه هر گونه تلاش نیروهای سازشکار برای مسئول نشان دادن اعمال قهر مردم و نیروهای سیاسی و انقلابی در مقابل اعمال قهر ضد انقلابی رژیم به عنوان عاملی برای توجیه دلیل "خشونت" و "جنایات" جمهوری اسلامی جز رسوایی و تطهیر جلادان حاکم دستاوردی نخواهد داشت.

امروز صدای آه و فغان نیروهای منتقد "خشونت" و "مبارزه مسلحانه" و نسخه پیچی آنها در تبلیغ و ترویج بن بست "کار آرام سیاسی" در شرایطی دوباره بلند شده که هیچ یک از این نیروها حتی جرات نمی کنند توضیح دهند که چرا در طول حداقل ۲۰ سالی که از توقف مبارزه مسلحانه در کردستان - و حتی بیشتر در کل ایران- گذشته چرا یک لحظه از اعمال خشونت سیستماتیک جمهوری اسلامی علیه کارگران، مردم و فعالین مدنی و اجتماعی کم نشده و رژیم جمهوری اسلامی دسته دسته مخالفین سیاسی و جوانان مبارز را اعدام کرده و یا به قتل رسانده بدون آن که در اکثریت موارد قربانیان حتی کمترین تماس و پیوندی با اقدامات "خشونت" بار داشته باشند؟ مثلاً در دوره شکوفایی عرض اندام این نیروها یعنی دوره اصلاحات آیا کسی از قربانیان یکی از مخوف ترین جنایات حکومت یعنی قتل های زنجیره ای کوچکترین اقدام مسلحانه و کمتر از آن قهر آمیزی انجام داده بودند که به آن اشکال فجیع و سازمانیافته توسط "سربازان گمنام امام زمان" تکه پاره شده و به خون غلطیدند؟

آیا در تمام طول حداقل ۲۰ سال اخیر که مبارزه مسلحانه در کردستان و ایران به شکل سابق به هیچ وجه وجود نداشته، جزئی ترین عنصر و نشانه ای از سوی طبقه حاکم برای تمایل به "گشایش" فضای سیاسی اجتماعی در هیچ یک از عرصه های حیات اسارت بار توده ها در

رسیدن به آزادی و دموکراسی تنها در جریان یک مبارزه قهر آمیز و مسلحانه انقلابی متحقق خواهد شد. مشخصه این مبارزه که نابودی قهر آمیز جمهوری اسلامی گام اول آن را تشکیل می دهد طرح و حرکت در جهت تحقق خواسته های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توده های ستمدیده می باشد که ارتباطی لاینفک با نابودی نظام استثمارگرانه حاکم دارد. عملیات نظامی اخیر حزب دمکرات کردستان ایران نه تنها چنین هدفی را ندارد، بلکه اساساً در چارچوب سیاست های امپریالیستی اجازه یافته و امکان پذیر شده است. در نتیجه حزب دمکرات کردستان نه به خاطر شکل مبارزه ای که به آن دست بازیده بلکه درست به دلیل محتوا و ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی سیاستهای که از عملیات نظامی و مبارزه مسلحانه خود تعقیب می کند باید محکوم و افشاء گردد.

نشان می دهد که در همه عرصه ها این رژیم سرکوبگر بوده که هر گونه حقوق و مطالبات انسانی، صنفی، سیاسی و مبارزات غیر قهر آمیز توده ها را با گلوله و شکنجه و اعدام پاسخ داده است. البته آنها که کارت دعوت به بزم دوری از اعمال خشونت صادر می کنند آن را صد البته برای طبقه حاکم نمی فرستند. چون دعوت این نیروها از بالایی ها برای دست برداشتن از سرکوب و خشونت حتی برای احمق ترین آنها یک امر محال است. طبقه حاکم خوب می داند که باید از منافع و مطالبات خویش با ابرارهایی که برای آن درست کرده و در اختیار دارند یعنی ارتش و سپاه و وزارت اطلاعات و ... به هر قیمتی دفاع کند. در نتیجه روشن است که این کارت برای توده های به جان آمده و تحت ستم تزیین و ارسال شده که هر از چندگاهی به خاطر آن که به جان آمده اند برای نان و آب و حق خویش مجبور می شوند به خشونت روی آورند چرا که هر گونه درخواست آنها از حکومت برای نان و آب و حقوق پرداخت نشده و آزادی و ... با کمترین اعتنایی روبرو نمی شود و برعکس مورد تعرض قهر آمیز قرار می گیرد.

ثانیا، واقعیت این است که این توسل به مبارزه قهر آمیز و یا مسلحانه و خشونت بار از سوی مردم و مخالفین نبوده و نیست که به رژیم جمهوری ماهیت ضد خلقی و سرکوبگر داده است بلکه درست دفاع از منافع سرمایه داران خارجی (امپریالیستها) و سرمایه داران داخلی در مقابل توده هایی که علیه آنها دست به انقلاب زدند ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را تعیین و باعث شده که این رژیم در طول قریب به ۴ دهه به طور سیستماتیک و بی وقفه به اعمال خشونت علیه توده ها دست بزند. اصولاً جمهوری اسلامی درست به خاطر ماهیت وابسته و ضد خلقی خود و به دلیل ضرورت دفاع از نظام و منافع طبقه ای که نمایندگی آن را بر عهده گرفته بود از فردای پس از قیام به قلع و قمع مردم، شوراهای کارگری، تشکلهای صنفی و مدنی، جنبش

و عملیات نظامی حزب دمکرات علیه جمهوری اسلامی فرصت جدیدی در اختیار این نیروها گذارده تا با استناد به این عملیات بار دیگر اصولاً راجع به "مضررات" و "خطرات" مبارزه مسلحانه و "خشونت" به طور کلی دم بزنند و با حرفهای کهنه، به تعرضی تازه به مواضع مدافعان انقلابی این شکل از مبارزه دست یازند. ترجیح بند نقدی که از سوی اکثریت این نیروها بر آن تاکید می شود، عبارت از این است که مبارزه مسلحانه به "تشدید خشونت" و "فشار" رژیم و "اقدامات سرکوبگرانه" حکومت منجر شده و در نتیجه "فضا" بر روی "مبارزات توده ای و سیاسی" و "فعالیت مدنی" و صلح آمیز "هر چه بیشتر"، "بسته" شده و یا به قول روزنامه حکومتی شرق به "تشدید فضای امنیتی در منطقه" ختم خواهد شد. این نیروها صد البته در رهنمودهای خود مردم را به "دوری از خشونت" و "پیکری مطالبات شان از طرق مختلف" و صد البته بدون توسل به قهر دعوت می کنند.

تنها توجه به خود شرایط زندگی کنونی مردم و واقعیات عینی حاکم بر مبارزات توده ها و چگونگی برخورد طبقه حاکم با کمترین مطالبات کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان، فعالین مدنی و ملی در ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی نشان دهنده اوج رسوایی و پوچ بودن چنین تفکراتی ست. فرض و پیام پوچی که مدافعین این تفکر با ترویج این گفتمان در صد القای آن هستند عبارت از این است که در رژیم جمهوری اسلامی و یا در میان افشاری از طبقه حاکم عناصر دمکراتیک و مردمی ای هم وجود دارد که به شرط مطلق عدم اعمال هیچ گونه خشونت از سوی توده های سرکوب شده و محروم، مطالبات آنها و یا جنبش های مدنی مدافع حقوق آنها را تحمل کرده و اجازه تداوم این جنبش ها و سازمان یافتن مبارزات توده ای در جامعه را می دهد. این گفتمان بر آن است که در واقع جریان مبارزه مسلحانه و اعمال قهر چنین فضایی را تنگ و این جنبش را زیر فشار قرار می دهد! به اصطلاح جنبشی را که وزنه ای تلقی نمی شود. اما آنها مدعی اند که مردم ما اگر خواهان رسیدن به مطالبات خود (که طبیعتاً سرنوشتی جمهوری اسلامی در راس آن قرار دارد) می باشند باید از اعمال "خشونت" دوری کرده و "طرق" مسالمت آمیز مبارزه در مقابل رژیم جنایتکار حاکم را اتخاذ کنند. برای هر انسان اندک آگاهی روشن است که چنین پیامی را نمی توان به جز با پاگذازدن بر روی حقایق غیر قابل انکار زندگی توده های تحت ستم و تف کردن بر روی حقیقت رواج داد.

اولاً اشکال مبارزه را نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم و رژیم مدافع طبقه حاکم بر مردم و جامعه تحمیل می کنند. تاریخ ننگین و سیاه حکومت جمهوری اسلامی

جنبش های مدنی و صنفی نیز بیشتر و بیشتر حفظ شده است.

در پایان باید تاکید کرد که رسیدن به آزادی و دموکراسی تنها در جریان یک مبارزه قهر آمیز و مسلحانه انقلابی متحقق خواهد شد. مشخصه این مبارزه که نابودی قهر آمیز جمهوری اسلامی گام اول آن را تشکیل می دهد طرح و حرکت در جهت تحقق خواسته های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توده های ستمدیده می باشد که ارتباطی لاینفک با نابودی نظام استثمارگرانه حاکم دارد. عملیات نظامی اخیر حزب دمکرات کردستان ایران نه تنها چنین هدفی را ندارد، بلکه اساسا در چارچوب سیاست های امپریالیستی اجازه یافته و امکان پذیر شده است. در نتیجه حزب دمکرات کردستان نه به خاطر شکل مبارزه ای که به آن دست یازیده بلکه درست به دلیل محتوا و ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی سیاستهایی که از عملیات نظامی و مبارزه مسلحانه خود تعقیب می کند است که باید محکوم و افشاء گردد.

سند و فاکت روشن در تایید ماهیت سرکوبگر جمهوری اسلامی باز به خود جرات می دهند تا مردم سرکوب شده و لگد مال شده ای که برای آزادی و رهایی چاره ای جز دفاع از حقوق خود با اعمال زور ندارند را مسئول وحشی گری ها و خشونت سازمان یافته حکومت معرفی کنند و یا مدعی شوند که در صورتی که حتی مردم ما دست بسته هم خود را تسلیم مطامع و منافع طبقه حاکم کنند از سرنیزه آنها در امان خواهند بود.

برعکس، واقعیات تاریخی در جامعه تحت سلطه ما نشان می دهند که اتفاقا در هر جا که توده های انقلابی و سازمانهای مخالف مجبور شده و یا توانستند برای پی گیری خواست ها و حقوق طبیعی شان خود را مسلح کرده و به مقابله قهر آمیز با قهر عریان و ضد انقلابی طبقه حاکم بپردازند، نظیر کردستان، دستاوردهای انقلابی آنها عمر و بقای بیشتری یافت و فضای مبارزاتی برای تمامی حرکات و

جامعه پدیدار شده که حال این نیروها بتوانند با انکاء به آن ضرورت "کار آرام سیاسی" خود را توجیه کنند؟ آیا قتل فجیع جوان مبارز مهابادی "شوانه قادری" و نمایش جسد تکه پاره شده وی در خیابانهای شهر به دلیل مبادرت وی به مبارزه مسلحانه علیه حکومت بود؟ آیا جنایت کثیف مزدوران رژیم در هنگام کشتن دختر مهابادی که برای فرار از مورد تجاوز قرار گرفتن توسط یک اطلاعاتی خود را از طبقه بالای هتلی به زمین پرتاب کرد و سپس سرکوب و قلع و قمع اعتراض مردم که برای دادخواهی به خیابان آمدند به دلیل آن بود که مردم علیه حکومت سلاح به دست گرفته بودند؟ و بالاخره آیا جنایت وحشیانه حکومت در شلاق زدن کارگران معدن "آغ دره" به خاطر آن بود که برای درخواست حقوق و نان شب خود اسلحه برداشته و یا به خشونت متوسل شده بودند؟

تنها مترجعین و نابینایان سیاسی و سازشکاران هستند که با وجود هزاران

تظاهرات مردم وین علیه توافق نامه تجاری بین آمریکا و اروپا



روزشنبه هفدهم سپتامبر ۲۰۱۶ تظاهرات بزرگ و گسترده ای علیه توافق نامه "تجارت آزاد" در وین و همزمان با آن در دیگر شهرهای اتریش از جمله Linz، Salzburg، Innsbruck، Graz برگزار شد. در جریان این اعتراضات هزاران نفر از مردم به خیابان ها آمده و ناراضی خود را نسبت به توافق نامه تجارت آزاد بین اتحادیه اروپا با ایالات متحده آمریکا و کانادا نشان دادند. برخی رسانه ها تعداد تظاهرکنندگان را ۲۵ هزار نفر گزارش داده اند که از این تعداد حدود ۱۵۰۰۰ نفر آن به شهر وین یعنی پایتخت اتریش اختصاص داشت.

تظاهرات وین در ساعت ۱۴ با تجمع مردم در محل کارس پلاتز (Karsplatz) شروع شد. در آغاز تجمع معترضین، نمایندگان چند گروه سیاسی سخنرانی کردند و سپس در ساعت ۱۵ راه پیمائی به سمت پارلمان شروع شد و بعد از آن مردم در مقابل ساختمان (Parlament) مبادرت به تجمع نمودند. در طول تظاهرات، پوسترهایی حاوی شعارهایی علیه TTIP و CETA و بنرهایی با شعار هائی همچون: "از توافق نامه تجارت آزاد جلوگیری کنیم!" در دست تظاهرکنندگان دیده می شد که منعکس کننده خواست اصلی جمعیت بود. همچنین در طول راه پیمائی آهنگ های مرفقی پخش می شد و مردم هم در همه جا با سوت زدن اعتراض خود به توافق نامه مزبور را به نمایش می گذاشتند.

بر اساس اعلامیه هائی که تظاهر کنندگان پخش می کردند و یا دست نوشته هائی که با خود حمل می کردند موافقت نامه های تجاری ای که قرار است بین کمیسیون اروپا با ایالات متحده و کانادا بسته شود، در خدمت منافع شرکت های بزرگ بین المللی است و اولین نتیجه اش تاثیرات و عوارض جانبی ای است که بر همه زمینه های زندگی به خصوص بر محیط زیست، کشاورزی و مواد غذایی به ضرر مردم زحمتکش باقی خواهد گذاشت. این دو توافق نامه که تحت پوشش تجارت آزاد تبلیغ می شوند، نه تنها کشاورزی داخلی و محیط زیست را تهدید می کند بلکه استانداردهای ایمنی اجتماعی و خدمات عمومی و مهم تر از همه حقوق کارگران را بیشتر و بیشتر به خطر خواهد انداخت و نهاد های مردمی را از گذشته هم ناتوان تر خواهد ساخت. یکی از مسایل مهم این توافق نامه که کاملاً به نفع آمریکاست این امر است که به آمریکا امکان می دهد تا محصولات کشاورزی خود را بدون دردسر و به سادگی به اروپا صادر کند. همچنین در حالی که هم اکنون اتحادیه اروپا قادر است محدودیت هائی برای ورود محصولات غذایی اصلاح شده ژنتیکی برقرار کند، این توافق نامه ها چنین امکانی را عملاً حذف خواهند کرد. برای نمونه مرغ کلر آمریکا که تا کنون در اتحادیه اروپا ورودش به دلایل بهداشتی مورد تایید قرار نگرفته است، ممکن است بر اساس این توافق نامه به بازار اروپا وارد شود.

ادامه در صفحه ۱۲

فریبرز سنجری

کتاب سازی

با نام

رفیق حمید اشرف

سیاهکل



مقدمه

اخیرا نشر باران در سوئد کتابی منتشر کرده است به نام "سیاهکل" که ادعا شده است اثر منتشر نشده ای از رفیق حمید اشرف از رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران می باشد. در مقدمه کتاب ، فردی به نام انوش صالحی در "یک اشاره کوتاه" ادعا کرده که در "سال های آغازین تحقیق و پژوهش" از سوی وی، "بر روی جنبش فدائی" ، "دوستی در ایران از سر لطف" ، "نسخه تاپپی" این نوشته را "در اختیار" او گذاشته است. انوش صالحی سپس می نویسد که: "در ماه های پایانی تالیف کتاب بودم که فرخ نگهدار مرا از وجود نسخه ای دست نویس از این اثر آگاه کرد." نامبرده در ادامه "اشاره کوتاه" اش تاکید می کند که "این کتاب با تطبیق این دو نسخه آماده شده است." و در ادامه مطلب مطرح می کند که "در روند آماده سازی کتاب سعی بر این بوده است تا با کمترین تغییر اصالت متن اصلی حفظ شود." به این ترتیب دوستان رفیق کبیر حمید اشرف در چهلمین سالگرد شهادت وی (۱۳۹۵) ظاهراً با اثر جدیدی از وی مواجه می شوند، با اثری که نه در زمان زنده بودن رفیق حمید اشرف کسی از یارانش آن را دیده بود و نه کسی نامش را شنیده بود. در عین حال به رغم این که از اعضای آن دوره سازمان هنوز تعدادی زنده می باشند که برخی از آن ها با رفیق حمید در ارتباط مستقیم هم بوده اند ، اما در چهل سال گذشته نه کسی مدعی وجود چنین اثری شده بود و نه کسی از آن اطلاعی داده بود. با توجه به چنین واقعیتی طبیعی است که انتساب چنین اثری به رفیق حمید اشرف آن هم از طرف فرخ نگهدار و دوستش انوش صالحی ، سئوالات پاسخ داده نشده متعددی را مطرح می کند. در شرایطی که همگان شاهد هستند که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با توسل به ترفند های گوناگون در صدد تحریف مسایل جنبش انقلابی در دهه پنجاه و خدشه وارد کردن به چهره کمونیست ها و انقلابیون شناخته شده جنبش انقلابی

مردم و به ویژه چهره های شناخته شده سازمان فدائی است و در شرایطی که نان آلوده خورهائی هستند که قلم خود را در این راستا به کار می گیرند، این سئوالات نه فقط برای هر کس که کمترین تجربه کار در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و شناخت از روش های کار این سازمان در دهه ۵۰ را دارد ، مطرح است بلکه برای کسانی هم که در چهارچوب سازمان چریکهای فدائی خلق ایران فعالیت نکرده اند اما با چگونگی فعالیت در جنبش انقلابی مردم ما آشنا می باشند نیز مطرح می باشد.

وقتی ناگهان در چهلمین سالگرد شهادت یکی از رهبران جنبش انقلابی کتابی از او که هیچ کس در جنبش اطلاعی هم از آن نداشت ، به نام وی منتشر می شود مسلماً طبیعی است که هر کس از خود بپرسد که چگونه می توان مطمئن شد که این کتاب واقعا نوشته خود رفیق حمید اشرف است؟ اگر رفیق حمید این کتاب را نوشته پس چرا تاکنون هیچ رفیقی از سازمان فدائی از وجود آن خبر نداشته است؟ در حالی که اگر رفیق حمید این کتاب را نوشته بود طبیعتاً آن را در اختیار رفقای سازمانی اش قرار می داد. می دانیم که در جریان ضربات بزرگ ساواک به سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۵۵، شاخه مشهد سازمان تقریباً از ضربه مصون ماند. پس اگر رفیق حمید چنین نوشته ای داشت و آن را در اختیار رفقای سازمانی اش قرار داده بود ، منطقاً باید نسخه ای از این کتاب پیش رفقای آن شاخه که تعدادی از آن ها تا قیام بهمن زنده بودند و برخی هنوز هم زنده اند ، باقی می ماند. در چنین صورتی آن ها نیز پس از قیام بهمن و علنی شدن سازمان در شرایطی که رفیق حمید اشرف کاملاً مورد تبلیغ آن سازمان قرار داشت، وجود چنان اثری را به اطلاع دیگران می رساندند و آن را منتشر می کردند. در حالی که آن ها از وجود چنین اثری اطلاعی هم نداشتند. آیا می توان چنین فرضی را پذیرفت که رفیق حمید

اشرف گویا این کتاب را نوشته ولی به جای آن که آن را در اختیار رفقای سازمانی اش قرار دهد به دست کسی سپرده که او نیز "از سر لطف" آن اثر را به عنوان "دوستی در ایران" (دوست انوش صالحی) در اختیار وی قرار داده است؟!

از سوی دیگر به راستی چرا همان "دوستی" که البته "از سر لطف" نسخه تاپپی این کتاب را در اختیار انوش صالحی قرار داده است ، پس از قیام بهمن که فضای سیاسی جامعه دگرگون شده بود و سازمان چریکهای فدائی خلق بطور وسیعی با اقبال توده ها مواجه گشته و در خیلی از شهرها "ستاد" های این سازمان بر پا شده بود و پوستر های رفیق حمید در میتینگ های هزاران نفری سازمان به نمایش گذاشته می شد ، به سر "لطف" نیامده و چنین اثری را در اختیار خود این سازمان قرار نداده بود؟ چرا کسی که منطقاً مدعی است این کتاب را در تمام این سال ها داشته و حفظ کرده ، بیش از چهار دهه صبر کرده و از رونمایی آن دریغ ورزیده بود تا بالاخره به او خبر رسید که آقای انوش صالحی دارد در مورد جنبش فدائی "تحقیق" می کند و ایشان هم از "سر لطف" نسخه تاپپی کتاب را در اختیار این "محقق" تازه کار گذاشت؟ جالب است که فرخ نگهدار هم که به گفته انوش صالحی مدعی شده نسخه دست نویس این کتاب را در دست دارد ، بر خلاف روال همیشگی اش که رابطه دوستی و آشنائی با حمید اشرف را وسیله خودنمایی های مشمئز کننده خود قرار می دهد، این بار با فروتنی ای که به هیچ وجه با شخصیت وی انطباق ندارد ، به جای فیل هوا کردن ، انوش صالحی را از وجود نسخه دست نویس این اثر مطلع می سازد و "در ماه های پایانی تالیف کتاب" آن را در اختیار وی می گذارد! انوش صالحی هم این "اثر ناب" را منتشر نمی کند تا چهلمین سالگرد شهادت رفیق حمید اشرف فرا رسد و وی از آن رونمایی کند. در عین حال او در کتاب به اصطلاح تحقیقی خود بارها به این نوشته هنوز "منتشر نشده" استناد می کند.

قرار است به هر دلیلی نوشته ای را به نام رفیق حمید اشرف به مردم و نسل جوان قالب نماید. این که طراحان چنین برنامه ای از این کارشان چه اهدافی را دنبال می کنند را آینده بهتر نشان خواهد داد. اما ما امروز از تجاری برخور داریم که نمی توانیم و نباید آن ها را فراموش کرده و نادیده بگیریم. ما می دانیم که سازمان های اطلاعاتی، بسیاری از مواقع برای قبولاندن مطالبی که قصد بردن آن ها به میان مردم جهت فریب شان را دارند، خود مستقیماً آن مطالب را منتشر نمی کنند، بلکه آن ها را به دست کسان دیگری که مهر "اطلاعاتی" بر پیشانی ندارند و اگر هم واقعا اطلاعاتی هستند ولی شناخته شده نمی باشند قرار داده و از طریق آن ها در میان مردم پخش می کنند. از طرف دیگر شاهد بوده ایم که همان طور که ساواک شاه با جعل نامه ای و انتشار آن در نشریات آن زمان همانند کیهان و اطلاعات، اتهامات سخیفی به چریکهای فدائی نسبت داد، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی هم در این راستا در کتابی که در رابطه با چریکهای فدائی خلق منتشر نمود، در بازجویی های رفقای زندانی در دوران شاه دست برده و با کم و زیاد کردن برخی کلمات تلاش نمود تا ایده های مورد نظر خود علیه چریک ها را ترویج نماید. همچنین در آن کتاب شاهد بودیم که چگونه به نام "دبیر سازمان" نامه جعل نمودند. (در کتاب چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷ که در سال ۱۳۸۷ از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی منتشر شد، در صفحات ۶۵۵ تا ۶۵۹ نامه ای درج شده است که ادعا شده "نویسنده نامه، حمید اشرف باید باشد" این نامه که تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۵۵ را دارد چنین امضاء شده است: "از طرف کمیته مرکزی - دبیر سازمان"، مقام و عنوانی که هیچ گاه در سازمانی که علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه می جنگید، وجود نداشته است). روشن است که چنین جعلیاتی صرفاً در خدمت اهداف ضد مردمی "سربازان گمنام امام زمان" قرار دارد. با توجه به چنین تجاری است که در رابطه با انتشار این کتاب هم باید هشیار بود و این تردید را روا دانست که آیا دست هایی در پشت پرده بر اساس مصالحی چنین کتاب سازی ای را در دستور کار قرار داده اند؟ و آیا آن ها بوده اند که به عنوان "امداد های غیبی" نسخه تایپ شده اش را به دست انوش صالحی و نسخه دست نویس آن را به فرخ نگهدار رسانده اند؟

در جلسه یاد شده، من با توجه به شناختی که از شیوه فعالیت های دشمن داشتم، صراحتاً گفتم که برای من شکی وجود ندارد که کتاب مزبور نوشته رفیق حمید نبوده و دست های آلوده ای دارند به نام وی کتاب منتشر می کنند و توضیح دادم در شرایط پس از قیام بهمن که فضای سیاسی بازی ایجاد شده بود؛ در بازار

من در برخورد به این کتاب به موضوعات متعددی توجه کرده ام که اهم آن ها را می توان چنین شمرد: تاریخی که برای نگاشتن این کتاب از طرف منتشر کننده آن ذکر شده با واقعیت فعالیت های تشکیلاتی رفیق حمید اشرف همخوانی ندارد؛ مغایرت سبک نوشته حاضر با دو نوشته شناخته شده رفیق حمید و به خصوص نسبت دادن شیوه نگارش دیالوگی به این رفیق که یاد آور شیوه نگارش مصطفی شجاعیان یعنی همان مبارزی است که امروز نوچه های وزارت اطلاعات و نان آلوده خورهایش برای کوبیدن چریکهای فدائی خلق به او توسل می جویند؛ مغایرت فرهنگ و کلمات به کار برده شده با آن چه در سازمان چریکهای فدائی خلق رایج بود؛ نسبت دادن روایت هایی به رفیق حمید اشرف که با توجه به اطلاعات این رفیق از گروه جنگل غیر واقعی می باشند؛...

شده است و بالاخره ارائه اطلاعاتی غیر واقعی از زبان رفیق حمید اشرف و داستان سرائی در مورد گروه رفیق احمد زاده.

چهلین سالگرد جان باختن رفیق حمید

چندی پیش از سوی چریکهای فدائی خلق ایران به مناسبت چهلین سالگرد شهادت رفقای فدائی از جمله رفیق کبیر حمید اشرف که در درگیری با نیرو های سرکوب شاه در تیر ماه سال ۵۵ به شهادت رسیدند، مراسمی در بزرگداشت خاطره آن عزیزان در شهر هانوفر آلمان برگزار گردید که نویسنده این سطور، سخنران آن جلسه بود. در آن جلسه در قسمت پرسش و پاسخ، رفیقی در مورد سمیناری که قرار بود در ۱۳ تیر ماه (۳ ژوئیه) اکثریتی ها تحت عنوان "بررسی نو نگاشته ها و نو یافته ها پیرامون تاریخ جنبش فدائی، نگاه و جایگاه حمید اشرف در دوام سازمان چریک های فدائی خلق ایران" برگزار کنند و بر اساس آفیش اولیه منتشر شده، این مراسم قرار بود که طی آن انوش صالحی در باره این کتاب سخنرانی نماید، پرسشی از من نمود که در همان جلسه به آن پاسخ دادم. در آن پاسخ تأکید کردم که تا جایی که می دانم و اسناد سازمان را مطالعه کرده و یا پرس و جو نموده ام، رفیق حمید اشرف کتابی به نام "حماسه سپاهکل" نداشته است. همچنین تأکید کردم که چون کتاب انوش صالحی به نام "اسم شب، سپاهکل" که در آن بارها به این کتاب هنوز منتشر نشده استناد شده را دیده و خوانده ام جهت اطمینان، از رفقای که با رفیق حمید اشرف ارتباط داشته اند سؤال کرده و آن ها نیز از وجود چنین کتابی اظهار بی اطلاعی کرده اند. با این توضیحات و همچنین با شناخت از ماهیت مدعیان انتساب آن به رفیق حمید اشرف، برای من روشن بود که ما با رونمایی از یک سند به جا مانده از سازمان فدائی مواجه نیستیم، بلکه با سند سازی ای رو برو هستیم که

در حالی که موقعی می توان به کتابی استناد کرد که آن کتاب قبلاً منتشر شده و خواننده امکان دسترسی به آن را داشته باشد. ولی گویا ایشان انتظار داشته است که خواننده استنادهای او به کتابی که کسی حتی تا آن موقع از آن اطلاعی هم نداشت را چشم بسته بپذیرد.

این امری غیر قابل انکار می باشد که تاکنون کتابی با نام و مشخصاتی که انوش صالحی و فرخ نگهدار مدعی تعلق آن به رفیق حمید اشرف هستند در اسناد به جا مانده از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران وجود نداشته است. اما منتشر کننده این کتاب مدعی است که از آن دو نسخه موجود بوده است. یکی از آن ها گویا نسخه تایپ شده بوده که البته وی روشن نکرده است که چه کسانی و یا نهادی آن را تایپ کرده و از سر "لطف" در اختیار انوش صالحی قرار داده اند. نسخه دیگر هم گویا نسخه دست نویس بوده که فرخ نگهدار مدعی داشتن آن شده و البته او نیز در مورد این که به کمک کدام "امداد های غیبی" به آن دست یافته و از چه زمانی آن نیرو های غیبی این جزوه را در اختیار وی قرار داده اند، توضیحی نداده است و حتی روشن نکرده است که آن نسخه به خط چه کسی می باشد.

از سوی دیگر مدعیان انتساب این اثر به رفیق حمید اشرف با این که این کتاب چهل سال پس از شهادت رفیق حمید اشرف منتشر می شود خود را تاکنون موظف به پاسخ گوئی به پرسش ها و تردیدهایی که در بالا طرح شد ندیده اند. این امور و مسایل دیگری که در زیر به آن ها پرداخته خواهد شد، تردید طبیعی در انتساب غیر واقعی این کتاب به رفیق حمید اشرف از طرف منتشر کننده آن را به یقین در مورد سند سازی دروغین با نام رفیق شهید حمید اشرف تبدیل می سازد. من در برخورد به این کتاب به موضوعات متعددی توجه کرده ام که اهم آن ها را می توان چنین شمرد: تاریخی که برای نگاشتن این کتاب از طرف منتشر کننده آن ذکر شده با واقعیت فعالیت های تشکیلاتی رفیق حمید اشرف همخوانی ندارد؛ مغایرت سبک نوشته حاضر با دو نوشته شناخته شده رفیق حمید و به خصوص نسبت دادن شیوه نگارش دیالوگی به این رفیق که یاد آور شیوه نگارش مصطفی شجاعیان یعنی همان مبارزی است که امروز نوچه های وزارت اطلاعات و نان آلوده خورهایش برای کوبیدن چریکهای فدائی خلق به او توسل می جویند؛ مغایرت فرهنگ و کلمات به کار برده شده با آن چه در سازمان چریکهای فدائی خلق رایج بود؛ نسبت دادن روایت هایی به رفیق حمید اشرف که با توجه به اطلاعات این رفیق از گروه جنگل غیر واقعی می باشند؛ تناقض گوئی هایی که آشکارا مبین آنند که این کتاب توسط کسی به غیر از رفیق حمید اشرف نوشته

نمی کند - می بایست وقت خود را صرف اتمام آن جزوه قبلی، یعنی جمع بندی سه ساله می نمود.

مغایرت سبک نوشته مورد بحث

با دو نوشته شناخته شده رفیق حمید

کتابی که اخیراً به نام رفیق حمید اشرف منتشر شده در سبک نگارش دارای تفاوت آشکار با دو جزوه شناخته شده این رفیق می باشد. در آن دو جزوه رفیق حمید بدون هیچ گونه حاشیه روی، مسایل مورد نظر خود را مطرح کرده است. در حالی که در کتابی که به او منتسب می کنند ما با فردی مواجه هستیم که به جای طرح مسایل به صورت فاکت، به گونه ای که در آن دو اثر دیده می شود، مدام دست به خیال پردازی زده و به طرح مسایل حاشیه ای می پردازد.

مثلاً در صفحه ۶۶ انگار که رفیق حمید مشغول داستان نویسی بوده نوشته شده که: "رفیق محدث قندچی که هنوز به زندگی در کوهستان خو نگرفته بود، ناشیانه چوب ها را می شکست و در آتش بزرگ می انداخت و به دوست و رفیق دیرینه اش ایرج صالحی می اندیشید که معلوم نبود چه بر سرش آمده است!" یا خواننده با مراجعه به صفحه ۸۷ کتاب مزبور از قول نویسنده که ادعا شده رفیق حمید می باشد می خواند که: "من پس از پیاده کردن رفقا بازگشتم و نتوانستم شاهد ملاقات دو رفیقی باشم که پر شور و شوق همدیگر را در آغوش گرفته اند!" از این نوع داستان سرانی ها که اصلاً با سبک نگارش رفیق حمید انطباق ندارد در جای جای جزوه ای که به نام وی منتشر شده است دیده می شود. مطمئناً هر کس که دو نوشته باقی مانده از رفیق حمید را خوانده باشد، با قاطعیت خواهد گفت که این شیوه داستان نویسی، ربطی به سبک نگارش وی ندارد.

سبک نگارش دیگری هم در این کتاب دیده می شود که شبیه سبک نگارش مصطفی شجاعیان یعنی همان مبارزی است که امثال انوش صالحی جهت کوبیدن چریکهای فدائی خلق توجه خاصی به او مبذول می دارند. مصطفی شجاعیان با سبک نوشتن مطالب مورد نظر خود به صورت دیالوگ اهداف مورد نظر خود را پیش می برد. حال در این جا هم نویسنده کتاب که منتشر کننده اش ادعا کرده است که رفیق حمید اشرف می باشد، به سبک شجاعیان با ابراهیم نوشیروان پور به دیالوگ می پردازد. در صفحه ۱۵ کتاب نزدیک چهار صفحه به این امر اختصاص داده شده و دیالوگ گویا حمید اشرف با ابراهیم نوشیروان پور به چاپ رسیده است. این شیوه نگارش نیز آشکارا با سبک نگارش حمید اشرف مغایر بوده و

تا جایی که می دانم و اسناد سازمان را مطالعه کرده و یا پرس و جو نموده ام، رفیق حمید اشرف کتابی به نام "حماسه سیاهکل" نداشته است. همچنین تاکید کردم که چون کتاب انوش صالحی به نام "اسم شب سیاهکل" که در آن بارها به این کتاب هنوز منتشر نشده استناد شده را دیده و خوانده ام جهت اطمینان، از رفقای که با رفیق حمید اشرف ارتباط داشته اند سوال کرده و آن ها نیز از وجود چنین کتابی اظهار بی اطلاعی کرده اند. با این توضیحات و همچنین با شناخت از ماهیت مدعیان انتساب آن به رفیق حمید اشرف، برای من روشن بود که ما با رونمایی از یک سند به جا مانده از سازمان فدائی مواجه نیستیم، بلکه با سند سازی ای رو برو هستیم که قرار است به هر دلیلی نوشته ای را به نام رفیق حمید اشرف به مردم و نسل جوان قالب نماید.

این جزوه کوشش می شود که مسایل مربوط به یک سال مبارزه روشن گردد و تحلیلی از تجارب جنبش صورت گیرد. (تاکید از من است) بنابراین به طور منطقی تاریخ شروع نگارش این جزوه باید در نیمه اول سال ۵۱ باشد. در این جزوه رفیق حمید بعد از این که نظرات شخصی خود را در رابطه با "گروه جنگل" و "دسته کوهستان" این گروه و جریان سیاهکل توضیح می دهد "علل تاکتیکی شکست دسته کوه" را از نظر خودش بیان می کند. در آغاز "جمع بندی سه ساله" (در جزوه دوم) هم قید شده است که: "ما به منظور آشنائی هر چه بیشتر رفقا با چگونگی وقایع و رویداد های سه ساله و همچنین نتیجه گیری از این رویداد ها در صدد تنظیم مطلبی در هفت فصل بر آمديم که مسیر جریانات و نتیجه گیری از آن ها را از فروردین ۵۰ الی فروردین ۵۳ باز گو می کند." البته در اسناد به جا مانده و منتشر شده از سازمان متن کامل این جزوه وجود ندارد و آن چه به نام جزوه "جمع بندی سه ساله" منتشر شده است حتی در برگزیده یک سال کامل از سال ۵۰ نمی باشد. این امر بیان گر آن است که هم مشغله های مبارزه با رژیم شاه اجازه اتمام این جزوه را به رفیق حمید نداده و هم به دلیل حملات پی در پی ساواک به سازمان، این رفیق امکان نیافته که آن نوشته را به پایان ببرد. واضح است که در این مورد منطقاً نمی توان گفت که بخشی از جزوه مزبور در جریان درگیری با دشمن از بین رفته است. چرا که در صورت حمله دشمن اصولاً همه جزوه می بایست از بین می رفت نه این که فقط بخش آغازین آن به جا بماند.

بنابراین اگر بپذیریم که جزوه جمع بندی سه ساله تا تمام مانده و نویسنده قادر به اتمام آن نشده است، منطقاً رفیق به جای نگارش جزوه جدیدی که بر اساس ادعای منتشر کننده "حماسه سیاهکل" نام دارد - که تجربه جدیدی هم منتقل

کتاب شاهد انتشار صدها کتاب بودیم. کتاب هایی که برخی از آن ها خالی از اشتباه هم نبودند. در همین راستا در آن زمان کتابی هم تحت عنوان "حماسه سیاهکل" منتشر شده بود که شامل چند زندگی نامه از رزمندگان سیاهکل و چند شعر و "یاد نامه" به همراه جزوه "تحلیل یکسال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" نوشته رفیق حمید بود. در همان جلسه من جلد این کتاب را به شرکت کنندگان در جلسه نشان داده و توضیح دادم که حاوی چه مطالبی است و نباید با کتابی که قرار است به نام رفیق حمید منتشر شود یکی گرفته شود.

امروز که این سطور را می نویسم، هم جلسه اکثریتی ها در کلن که در آن انوش صالحی در باره این کتاب سخن گفته انجام شده و هم خود کتاب بدون پاسخگویی به سئوالات و تردیدهایی که طبیعتاً مطرح هستند، انتشار یافته است. بنابراین لازم است با رجوع به خود کتاب به قضاوت نشست که آیا این کتاب واقعا نوشته رفیق حمید اشرف می باشد و یا کتابی است بر مبنای پروژه ای که قرار است به نام او به مردم مبارز ما قالب شود؟

مشغله های رفیق حمید

و تاریخ ادعائی نوشته شدن این کتاب!

کتابی که تحت نام "حماسه سیاهکل" منتشر شده دارای ۱۰۴ صفحه می باشد. از آن جا که در صفحه اول کتاب در رابطه با چگونگی ضربه دشمن به "گروه جزئی" از قول رفیق حمید اشرف قید شده که "به امید آن که خود رفقای مزبور روزی به این امر به طور مفصل بپردازند"، منتشر کننده نتیجه گرفته که تاریخ نگارش اثر باید قبل از شهادت رفقای گروه جزئی در تپه های اوین باشد. (۱) بر اساس این ادعا، کتاب مورد بحث منطقاً باید در فاصله سال های ۵۰ تا اواخر سال ۵۳ نوشته شده باشد. اما ما می دانیم که رفیق حمید اشرف درست در همین فاصله دو جزوه نوشته است به نام های: "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" و "جمع بندی سه ساله". اگر حجم کارهای تشکیلاتی به خصوص در سال ۵۳ که سازمان با هجوم نیرو های جدید و ضرورت آموزش و سازماندهی آن ها مواجه بود را در نظر بگیریم، خواهیم دید که بی هیچ تردیدی، کادری همچون رفیق حمید امکان نوشتن جزوه سوم را نداشت، آن هم جزوه ای که با توجه به وجود جزوات قبلی حاوی تجربه جدیدی هم نباشد.

در مقدمه "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" (جزوه اول) که اولین نوشته چاپ شده رفیق حمید می باشد آمده است که: "پیش از یک سال از آغاز مبارزات چریکی در ایران می گذرد... در

کوه و شهر" از او به عنوان یک عضو گم‌شده جنگل یاد می‌کند. به راستی منتشر کنندگان این کتاب با ذکر چنین نامی از زبان رفیق حمید اشرف چه هدفی را تعقیب می‌کنند؟!

اصرار در به کارگیری نام اصلی رفقای جنگل در این کتاب تا به آن حد است که در چند جای کتاب، نویسنده (که ادعا شده رفیق حمید اشرف است) وقتی که دارد از قول دیگران هم در باره کسی صحبت می‌کند باز نام اصلی او را به کار می‌برد. گوئی که در جنگل همه رفقا همدیگر را با اسامی واقعی شان می‌شناختند و همدیگر را هم با نام اصلی شان صدا می‌کردند. برای نمونه در صفحه ۵۴ می‌نویسد: "در این موقع سایه ای در تاریکی نمایان شد، رفیق بنده خدا بود. نگرانی از چهره اش به روشنی خوانده می‌شد. او می‌گفت: "رفیق ایرج صالحی که برای آوردن هیزم به اطراف رفته بود هنوز برنگشته است در حالی که باید اینک برگشته باشد". همان طور که ملاحظه می‌شود رفیق هادی بنده خدا لنگرودی که طبیعتاً بر اساس فرهنگ حاکم بر گروه که افراد همدیگر را با نام مستعار می‌شناختند و صدا می‌زدند در این جا نام اصلی ایرج صالحی را به کار می‌برد. در ادامه داستان متوجه می‌شویم که رفیق صفائی هم از این عضو تازه پیوسته به دسته کوهستان - که هنوز یک هفته از آمدنش نمی‌گذشت جا زده بود - با اسم اصلی اش صحبت می‌کند. او وقتی که در رابطه با شک رفیق بنده خدا مبنی بر این که ممکن است فرد تازه کار "در قبال دشواری های راه، طاقتش به سر آمده باشد" صحبت می‌کند خطاب به رفیق بنده خدا می‌گوید: "رفیق صالحی، رفیقی صادق و یک انقلابی با تمام خصلت‌هایش بود." در جعلی بودن این داستان تنها کافی است به یاد آوریم که **رفیق صفائی از سال ۴۶ در فلسطین مبارزه می‌کرد و به قول رفیق حمید اشرف در کتاب "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" وقتی به ایران آمد با گروه حاضر و آماده مواجه شد. در نتیجه او شناخت قبلی از ایرج صالحی نداشت و نمی‌توانست با دیدن او در طی یک هفته چنان نظر قاطعی را در مورد وی بدهد تا رفیق حمید اشرف هم آن را در این کتاب بازگوئی نماید. تعمق روی همه این موارد نشان دهنده آن است که نویسنده کتاب مورد بحث (حماسه سیاهکل) نمی‌تواند رفیق حمید اشرف باشد، بلکه نویسنده این کتاب کسی است که سال ها بعد از دورانی که جنبش مسلحانه در ایران فعال بوده به یاد کتاب سازی بنام رفیق حمید افتاده است و به همین دلیل قادر نیست تا تصویر واقعی و فرهنگ واقعی و روابط مبارزاتی واقعی آن سال ها را در نوشته اش منعکس کند!**

می‌دانیم که با توجه به این که قریب به اتفاق رزمندگان جنگل را رفیق غفور حسن پور عضوگیری کرده بود، رفیق حمید اشرف اسم واقعی همه رفقای گروه جنگل را نمی‌دانست و بر اساس فرهنگ و سنت رایج در این گروه (همین طور در کل چریکهای فدائی خلق) آن ها را با اسم مستعار می‌شناخت. در جزوه "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" هم می‌بینیم که با این که اکثر رفقای گروه جنگل کشته شده بودند، اما رفیق حمید تنها از چند رفیق با نام اصلی نام می‌برد. اما حمید اشرف این کتاب حتی کسانی را که با رفقای جنگل مرتبط بودند و در زمان حیات وی در زندان به سر می‌بردند، با اسامی اصلی شان به خواننده اش می‌شناساند!!! امری که آشکارا مغایر با فرهنگ و سنت رایج در سازمان چریکهای فدائی خلق بود.

به کلانتری رفتن می‌کشد. رفیق حمید که توجیه اش این بوده که ماشین دوستش را به امانت گرفته است، فوراً مشخصات رفیق ناصر را از روی مدارک ماشین می‌خواند تا بتواند موضوع را رفع و رجوع نماید. همین مورد خود گواه آن است که رفیق حمید نام اصلی رفیق ناصر را تا آن زمان نمی‌دانسته است.

برجسته بودن به کارگیری اسامی اصلی در این کتاب علاوه بر مغایر بودنش با فرهنگ و سنتی که رفیق حمید اشرف به آن پایبند بود، از این نظر نیز باید مورد توجه قرار گیرد که منتشر کنندگان این کتاب از این امر در صدد چه استفاده ای هستند. مثلاً در این کتاب در کنار اسامی اصلی رفقای جنگل بارها از فردی هم به نام ایرج صالحی نام برده می‌شود که حمید اشرف این کتاب هم همواره از او با احترام و به خوبی یاد می‌کند! ایرج صالحی کسی است که به اشتباه در دسته جنگل جای گرفته و یک هفته با رزمندگان جنگل به سر برده بود. او در طی همان یک هفته متوجه شده بود که جُرْزه مبارزه نداشته و اهل این کار نیست. در نتیجه بدون اطلاع به رفقای جنگل آن جا را ترک کرده و به قول معروف به سر خانه و زندگی خود برگشته بود. اتفاقاً تا همین اواخر یعنی تا قبل از انتشار کتاب وزارت اطلاعات، تا جایی که من می‌دانم اسم واقعی این فرد برای کسی شناخته شده نبود. تا آن جا که در سال ۵۰ در میان رفقای فدائی زندانی در زندان اوین، از فردی با نام مستعار "آرش" اسم برده شده و گفته می‌شد که او در جریان حرکت هسته چریکی در کوه، ناپدید شده است. (۲)

اما حمید اشرف این کتاب او را با اسم شناخته شده امروزیش مورد خطاب قرار می‌دهد و گاه او را "رفیق دکتر ایرج صالحی" می‌نامد. تازه این در حالی است که حمید اشرف واقعی به دلیل این که فرد مذکور را نمی‌شناخت در جزوه "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در

اصولاً یک سبک نویسندگی است که با واقعیت حمید اشرف و با مشغله ها و مسئولیت های مبارزاتی او همخوانی ندارد.

مغایرت فرهنگ و کلمات به کار برده شده

با آن چه در سازمان چریکهای فدائی

خلق رایج بود

وقتی که جزوه منتشر شده به نام رفیق حمید، مطالعه می‌شود، جدا از همه اشکالاتی که در آن دیده می‌شود و می‌توان و باید به همه آن ها پرداخت، اما دو ویژگی نظر خواننده را جلب می‌کند.

اولاً حمید اشرف این کتاب اصرار عجیبی دارد که از همه اعضای گروه جنگل با نام های اصلی شان یاد کند!!! این در شرایطی است که سبک نگارش "احساسی" نیز به کار رفته که در این صورت اصولاً رفیق حمید در شرایطی که نام اکثر رفقا را نمی‌دانست، منطقاً می‌بایست آن ها را با همان نام مستعاری که می‌شناخت و آن ها را در زمان فعالیت مشترک به آن نام صدا می‌کرد، نام ببرد و نام اصلی آن ها را، حداکثر در پرانتز قید کند.

می‌دانیم که با توجه به این که قریب به اتفاق رزمندگان جنگل را رفیق غفور حسن پور عضوگیری کرده بود، رفیق حمید اشرف اسم واقعی همه رفقای گروه جنگل را نمی‌دانست و بر اساس فرهنگ و سنت رایج در این گروه (همین طور در کل تشکل چریکهای فدائی خلق) آن ها را با اسم مستعار می‌شناخت. در جزوه "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" هم می‌بینیم که با این که اکثر رفقای گروه جنگل کشته شده بودند، اما رفیق حمید تنها از چند رفیق با نام اصلی نام می‌برد. اما حمید اشرف این کتاب حتی کسانی را که با رفقای جنگل مرتبط بودند و در زمان حیات وی در زندان به سر می‌بردند، با اسامی اصلی شان به خواننده اش می‌شناساند!!! امری که آشکارا مغایر با فرهنگ و سنت رایج در سازمان چریکهای فدائی خلق بود. فرهنگ و سنتی که رفیق حمید اشرف شدیداً پایبند آن بوده و خود یکی از مروجین آن به شمار می‌رفت. در ضمن در این کتاب هم که به نام رفیق حمید چاپ شده است یک نمونه به دست داده شده که نشان می‌دهد که رفیق حمید رفقای همراهش را با نام مستعار خطاب می‌کرد و نام اصلی شان را نمی‌دانست. در صفحه ۷۹ کتاب داستانی تعریف می‌شود مبنی بر این که زمانی که رفیق حمید با ماشین رفیق ناصر سیف دلیل صفائی برای تماس با دسته کوهستان به بندر شاه رفته بود، اقوام رفیق ناصر سیف دلیل صفائی با دیدن ماشین او که در اختیار رفیق حمید بوده به خیال این که وی ماشین فامیل شان را دزدیده است، پلیس صدا می‌کنند و کار

توجه به زندگی علنی خواهر رفیق سماعی در آن زمان و در شرایطی که رفیق سماعی هم دستگیر نشده و در جنگل کشته شده بود باز نمی توان افشای این موضوع و انجام چنین بی میلانی را به رفیق حمید اشرف نسبت داد.

(ادامه دارد)
شهریور ۱۳۹۵

زیر نویس ها:

۱- کسانی که این کتاب را نوشته اند و بهتر است بگویم که در واقع "پرداخته اند" برای این که به خواننده نشان دهند که کتاب در زمان حیات رفیق حمید اشرف نوشته شده چنین جمله ای را در آن گذاشته اند.

۲- برای اولین بار در سال ۵۰ و در اوین بود که شنیدم بازجوها با نشان دادن یک پیراهن خونین مدعی شده بودند که نامبرده در جنگل به دست رفقاییش کشته شده است. در حالی که بعداً روشن شد که او پس از ترک هسته چریکی در کوه ، به سر زندگی عادی خود بازگشته است و از قرار معلوم ، هنوز هم زنده است.

این کار در شرایطی از طرف حمید اشرف کتاب مورد بحث صورت گرفته که مهدی سامع در زندان بود و حمید اشرف نمی دانست که آیا در بازجویی های مهدی سامع چنین روایتی آشکار شده و نام افراد مرتبط با او برای دشمن شناخته شده است یا نه. حال اگر بدانیم که رفیق حمید اشرف واقعی در جزوه "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" حتی به وجود مهدی سامع اشاره ای هم نمی کند ، چه رسد به این که نامی از او ببرد و دیاگرام روابط او را ترسیم نماید ، این موضوع بیشتر برجستگی پیدا می کند که حمید اشرف این کتاب چرا مثل قبل عمل نمی کند و چرا نقش کاملاً برجسته ای برای مهدی سامع قائل می شود؟! اساساً نام بردن از کسانی که در زندان های شاه محبوس بودند و افشای مسایل ناشناخته برای بازجوها در مورد آن ها عملی غیر اصولی بود که هیچ رفیقی در سازمان به آن مبادرت نمی کرد و رفیقی چون حمید اشرف هم نمی توانست مرتکب چنین خطائی شود.

همین جا به این موضوع هم اشاره کنم که در صفحه ۲۹ این کتاب از خواهر رفیق سماعی هم نام برده شده و آمده است که "کت ها را رفیق سماعی در خانه به کمک خواهر خود آماده کرده بود" که با

امروز روشن شده که ایرج صالحی را رفیق عباس دانش بهزادی به گروه جنگل معرفی کرده بود. از آن جا که در آن زمان و در چهارچوب ضوابط آن زمان گروه جنگل، همه با نام مستعار به هم معرفی می شدند واضح است که به دلیل رعایت مسایل امنیتی یا به گونه ای که در صفحه ۷۶ همین کتاب آمده "ملاحظات نکات امنیتی"، رفیق حمید اشرف هم نام اصلی همه اعضا را نمی دانست. اتفاقاً در "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" رفیق حمید تنها نوشته است که دسته کوهستان با " امکانات محدود درون گروهی به ۹ نفر افزایش یافت که از این عده یک نفر در جنگل مفقود گردید و جستجوهای چند شبانه روزه افراد دسته برای پیدا کردن وی به نتیجه نرسید.

عدم رعایت برخی اصول

حمید اشرف این کتاب، تا آن جا نسبت به سرنوشت افراد محبوس در زندان و یا ناشناخته برای رژیم شاه غیر متعهد است که با لاپالایی گری ، تمام مسایل را در مورد آن ها افشاء می نماید. در این کتاب "دیاگرام" ی از روابط گروه جنگل کشیده شده و مشخصات افرادی که در ارتباط با مهدی سامع بوده اند ، مشخص گردیده و گویا رفیق حمید از آن ها نام برده است.

تظاهرات در لندن در دفاع از حقوق پناهندگان !



روز شنبه ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۶، شهر لندن شاهد تظاهرات بزرگی در دفاع از حقوق مهاجرین و پناهندگان بود. مدافعین حقوق پناهندگان و نیروهایی که خواهان توقف جنگ های امپریالیستی و نابودی آن شرایطی بودند که مردم ستمدیده را در کشور های مختلف مجبور به ترک خانه و کاشانه شان می کند ، از ساعت ۱۲ ظهر در "هاید پارک کرنر" لندن جمع شدند. جمعیت پس از حدود یک ساعت و نیم تجمع و سر دادن شعار در دفاع از پناهندگان به طرف پارلمان انگلستان راه پیمائی کرد. شعار اصلی این تظاهرات "پناهجویان خوش آمدید! (Welcome Refugees)" بود. یکی از ویژگی های این راهپیمائی اعتراضی ، شرکت وسیع جوانان در آن بود که شعارهای خود را با شور و شوق فریاد می زدند.

از دیگر نکات جالب این تظاهرات این بود که در بیشتر اعلامیه هایی که پخش می شد و یا شعار هایی که داده می شد ، تاکید روی این مساله بود که پناه جویان را نباید به خاطر فرار از شرایط دهشتناکی که در آن قرار گرفته اند و خودشان هم نقشی در ایجاد این شرایط نداشتند، مقصر جلوه داد. در بسیاری از پنا ها و اعلامیه ها تاکید بر این بود که سیستم موجود، مردم کشورهای تحت سلطه را غارت می کند و جنگ راه می اندازد ، آن گاه پناهندگان را مقصر جلوه می دهد.

در میان کاغذ نوشته هایی که مردم به ابتکار خود تهیه کرده و بالای سرشان می گرفتند ، مطالب آموزنده و جالبی دیده می شد که برای نمونه این متن بود: "پُل بساز نه دیوار" (Build Bridges Not Walls) در پایان راه پیمائی ، وقتی که جمعیت به زمین چمن مقابل پارلمان رسید، سخنرانی هایی در دفاع از حقوق پناهندگان و محکومیت سیاست های پناهنده ستیزانه دولت ها صورت گرفت و هم چنین کلیپ کوتاهی به نمایش گذاشته شد که حاوی صحنه های دردناکی از مرگ کودکان پناه جو در دریا ها بود. این فیلم کوتاه با استقبال وسیع جمعیت مواجه شد.

یکی دیگر از ابتکارانی که در این حرکت توجه وسیع تظاهر کننده گان را به خود جلب نمود ، سخنرانی یک کودک افغان بود که توانسته بود با پنهان شدن در پشت کامیونی به انگلستان بیاید. این کودک که سخنانش برای تظاهر کننده گان ترجمه می شد ، ضمن تشکر از افراد و گروه هایی که به کمک پناهندگان برخاسته اند ، قدردانی خود را از این که بالاخره توانسته به کمک گروه های یاور پناهندگان به محل امنی برسد و جانش را نجات دهد ، ابراز کرد. در مجموع راه پیمائی روز شنبه ، با توجه به مسیر طولانی انتخاب شده و شرکت وسیع جوانان و مردم انگلستان ، حرکت موفقی بود که شعارها و خواست های راه پیمایان را وسیعاً به میان مردم برد.

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران - لندن

۱۸ سپتامبر ۲۰۱۶

قتل عام ۶۷ و تطهیر یکی از جلادان دهه ۶۰!



این روزها در سالگرد این جنایت تاریخی، در حالی که خانواده های شجاع قربانیان قتل عام می کوشند با هر چه در توان دارند خاطره سترگ جگر گوشگان خود یعنی جانباختگان دهه ۶۰ و قتل عام شدگان تابستان ۶۷ را در زیر سلطه بلا منازع سرنیزه و سرکوب پاس دارند،

ما شاهد گسترش دوباره تلاش های نامقدس برای آرایش چهره کثیف نظام دار و شکنجه جمهوری اسلامی از طریق شستن دست بخشی از قاتلین حاکم از این جنایت تاریخی می باشیم. با انتشار نوارهای صوتی منتظری که حاوی گوشه ای از مباحثات بین این طراح "اصل ولایت فقیه" و "امید" خمینی جلاد، با برخی از اعضای هیات مرگ در آن سال ها می باشد، بخشی از دیالوگ درونی بین جناح های متنازع جمهوری اسلامی حول چگونگی برخورد بهتر نظام با کشتار زندانیان سیاسی دوباره تازه شده و به موضوع یک کارزار تبلیغاتی برای فریب مردم ما تبدیل گشته است. در جریان این دیالوگ درونی بین مرتجعین حاکم که محتوای آن قبلا هم در کتاب خاطرات منتظری چاپ و در اختیار همگان قرار گرفته، منتظری با ذکر برخی نمونه های برخورد فاشیستی هیات مرگ خمینی در اعدام زندانیان سیاسی به آن ها "هشدار" می دهد که نگذارند تا با این اقدامات و زیاده روی ها، تاریخ از آن ها به عنوان "جلاد" و... نام ببرد و یا چهره جمهوری اسلامی و رهبر آن مخدوش گردد. او تاکید می کند که تمامی این موارد را برای حفظ نظام و از سر دلسوزی برای آن و رهبر نظام مطرح می سازد.

همان طور که تاکید شد، در انتشار دوباره سخنان منتظری به عنوان یک مهره اساسی نظام وابسته حاکم، هیچ مورد تازه ای به چشم نمی خورد. اما در شرایط تشدید بحران گریبان گیر جمهوری اسلامی و اوج گیری خشم و ناراضی عمومی، امروز همان سخنان به حربه ای در دست دشمنان دوست نمای مردم تبدیل شده و آن ها می کوشند با به راه انداختن موج جدیدی از تفکرات رفرمیستی، توده ها را فریب داده و خشم و نفرت آن ها از کلیت رژیم ننگ و جنایت جمهوری اسلامی را صرفاً متوجه برخی مقامات و دست اندرکاران این رژیم نموده و به این ترتیب چند صباحی دیگر بر عمر جمهوری اسلامی بیفزایند.

ما امروز شاهد تبلیغاتی هستیم که با استفاده از بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی به تامین پوشش تبلیغاتی گسترده و آگاهانه برای پخش وسیع تر

تابستان هر سال، یاد آور یکی از ننگین ترین جنایات رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی علیه مردم ما، یعنی کشتار سازمان یافته و وحشیانه زندانیان سیاسی در سراسر کشور است. این جنایت تاریخی که نقطه اوج قتل عام های بربرمنشانه انقلابیون و مبارزین آزادی خواه در طول دهه ۶۰، توسط جمهوری اسلامی بود زخمی عمیق بر پیکر جنبش انقلابی مردم ما بر جای گذارد. در دهه ۶۰ مصاف بین انقلاب و ضد انقلاب در سرزمین ما در شدیدترین حالت خود قرار داشت و سردمداران جمهوری اسلامی از خمینی گرفته تا منتظری و رفسنجانی و خامنه ای و موسوی و غیره در جبهه ضد انقلاب برای سرکوب انقلاب توده ها به هر جنایت رذیلانه و بیشمارانه دست زده و جنایات خود را در روزنامه های خود علناً تبلیغ می کردند. در شرایطی که در طول این دهه سیاه و جهنمی زندان های سراسر کشور از زنان و مردان جوان و پیر و نوجوانان و کودکان پر شده بود جناح های مختلف طبقه حاکم از جناح منتظری گرفته تا دارو دسته رفسنجانی و خامنه ای و سید احمد خمینی و... از مدت ها پیش از عملی شدن توطئه قتل عام در زندان ها، برای چگونگی حل قطعی مساله زندانیان سیاسی در رژیمشان، با یکدیگر مسابقه گذاشته و هر یک برای "سبک کردن زندان ها" راه حلی ارائه می دادند که تفاوت شان البته در میزان و رقم کشتار زندانیان سیاسی بود. در فرجام این تضادها به دستور شخص خمینی جلاد، "پاکسازی زندان ها" در دستور کار حکومت قرار گرفت.

بلافاصله پس از صدور این دستور ننگین، بزم "کیاب قناری بر آتش سوسن و یاس" توسط دژخیمان در هر کوی برزنی بر پا گشت و در طول تنها چند ماه، نسلی از رشیدترین و دلاورترین فرزندان نورسته خلق، همچون غنچه های بهاری در چنگال "هیات مرگ" پر پر شده و سوختند. جلادان تاریک اندیش حکومت به سیاه چال ها هجوم بردند و با احکام آنان ظرف مدت بسیار کوتاهی هزاران هزار جان شیفته به جرم آزادی خواهی و برابری طلبی بدون برخورداری از کمترین حقوق انسانی، بدون هرگونه محاکمه واقعی، دسته دسته در مقابل جوخه های اعدام قرار گرفته و یا به دار کشیده شدند، بی آن که فرصت آخرین وداع با عزیزان شان به آن ها داده شود.

مزدوران جمهوری اسلامی که حتی از وجود تل اجساد قربانیان خود می ترسیدند، همچون کفتارهای خون خوار و پست، با شتاب و به ننگین ترین شیوه ها، جنازه اعدام شده گان را در بیابان ها و خاوران های اطراف شهر ها به صورت جمعی دفن و برای از بین بردن آثار این جنایت تاریخی بر روی آن ها مواد شیمیایی و آهک ریختند. آن ها حتی زندانیان سیاسی ای را به قتل رساندند که احکام ددمنشان زندان خود را سپری کرده ولی همچنان در چنگال حاکمان "ملی کشی" می کردند. تعداد زیادی از عزیزان زندانی را نوجوانان زیر هیجده سال تشکیل می دادند. همچنین بخشی از اعدام شدگان از زمره اسرایی بودند که با سپری کردن دوران حبس آزاد شده و مشغول زندگی خود بودند و با این حال در همین ایام دوباره و بدون هیچ دلیلی دستگیر شده و به کام مرگ فرستاده شدند.

سران تبهکار جمهوری اسلامی سال ۶۰ و در سال های ۶۰ و بویژه در قتل عام سال ۶۷ مرتکب جنایات و فجایعی شدند و چنان گورستان هایی بر پا ساختند که از وسعت آنان به قول شاعر "بازمانده گان را هنوز از چشم، خونابه روان است".

بدون شک، حمام خونی که سران جمهوری اسلامی در هراس از دستان انتقام خلق برای حفظ نظام استثمارگر و ننگین خویش در آن تابستان خونین به راه انداختند، به رغم تلاش مرتجعین حاکم و توطئه سکوت آن ها و اربابان امپریالیست شان هیچ گاه از حافظه تاریخی مردم ما پاک و فراموش نگشت و نخواهد گشت. **جلادان حاکم اگر چه با این توطئه ننگین به طور لحظه ای موفق به "پاکسازی" زندان ها و حفظ و بقای نظام استثمارگرانه خویش گشتند، اما هیچ گاه نتوانستند این جنایت تاریخی را از ذهن توده ها و جوانان آگاه محو سازند. خون پاک آن نسل، شور و شکوه و حماسه های نانوشته ای که آن تبار پاک در مصاف با مرگ آفریدند و داغی که با لیخنه پیروزی شان در میدان های اعدام و بر ارتفاع دار بر دل دشمن نهادند، با هیچ ترفندی قابل پاک شدن و یا استتار کردن و نابود شدن نبود. به همین دلیل مشعل پایداری و فداکاری های آن عزیزان به اشکال مختلف توسط خانواده های داغدارشان و توسط نیروهای انقلابی و مبارز، به رغم غضب جلاد همچنان فروزان باقی ماند و چهره کثیف نظام دیکتاتوری حاکم را در طول حیات انگلی اش افشا کرد. چنین است که به رغم گذشت ۲۸ سال، این جنایت فاشیستی به مثابه یک نسل کشی آشکار، همچون دملی چرکین بر پیشانی کثیف تمامی دار و دسته های درونی جمهوری اسلامی یعنی آمرین و سازمان دهنده گان و مویدان و مجریان این قتل عام وحشیانه، باقی مانده و خواهد ماند.**

به جمهوری اسلامی و یکی از مهره های موثر در تثبیت این حکومت خونخوار در تاریخ مردم ایران ثبت شده است.

با توجه به این واقعیات و با توجه به تمامی تجارب تلخ و فراموش نشدنی زندانیان سیاسی و بازماندهگان کشتار دهه ۶۰ و خانواده ها و عزیزان شان از جنایاتی که منتظری، تنها یکی از آمران و عاملینش بود، مرثیه خوانی برای یک جلاد جز تف کردن بر روی حقیقت و پایمال کردن خون یک نسل در خون نشسته و از آن مهم تر آرمان های انقلابی آن نسل معنای دیگری ندارد.

سیاست تطهیر منتظری نه تطهیر یک شخص بلکه سیاست تطهیر جمهوری اسلامی ست. سیاست تطهیر منتظری، تکرار پرده دیگری از سیاست ورشکسته یافتن "خوب و بد" در میان جلادان و قصابان حاکم است که تاریخ استفاده از آن توسط عوام فریبان به ابتدای حیات این رژیم سرا پا ضد مردمی و جنایت کار باز می گردد. این سیاست، سیاست رواج رفرمیسم و خارج کردن کل نظام ظالمانه سرمایه داری به مثابه دشمن اصلی کارگران و توده های تحت ستم ما از آماج خشم و نفرت به حق آن هاست.

در بزرگداشت یاد تمامی شیر زنان و کوه مردانی که در سراسر دهه سیاه بدست جلادان جمهوری اسلامی خون پاک و بی گناه شان بر زمین ریخت، وظیفه ماست که بر آرمان های آن ها پا بفشاریم و خواست قلبی تمامی بازماندگان این جنایت تاریخی را هر چه وسیعتر با شعار زیر فریاد زنیم "نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم، با انقلاب علیه استثمارگران، به آتش می کشیم بساط دار و شکنجه را!"

جاودان باد خاطره پر افتخار

جانباختگان دهه ۶۰

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

جمهوری اسلامی، با هر جناح و

دسته، نابود باید گردد!

چریکهای فدایی خلق ایران

۱۰ شهریور ۱۳۹۵

محتوای نوار صوتی منتظری پرداخته و فریبکارانه در تلاش است تا منتظری و طرفدارانش که یکی از پایه های نظام دار و شکنجه جمهوری اسلامی بوده اند را "مخالف اعدام ها" و عملاً نیروی مدافع مردم و در صف خلق جا بزند. در حالی که منتظری در تمام مدت زندگی اش و حتی از زمان مغضوب شدنش توسط بیت امام و جناح رقیب، نه خودش ادعای برائت از "نظام اسلامی" را کرده و نه هیچ گاه منافع و خواست های مردم تحت ستم و انقلابی را بر کل نظام ننگ و نکبتی که خود یکی از پایه گذارانش بوده ترجیح داده است. منتظری هیچ گاه و در هیچ برهه ای از این جنایات سیستماتیک مخالف اصل مجازات و اعدام آزادی خواهان و مخالفین نظام نبوده بلکه تنها خواهان مدیریت این تبهکاری به گونه ای بوده که آبروی نظام و رهبر آن نرود. به رغم این واقعیات، به موازات پژواک تبلیغات مسموم فوق و تقویت سیاست شوم شستن دست خونین بخشی از حکومت تبهکار جمهوری اسلامی و تبرئه آن هاست که ما می بینیم طیف مختلفی از نیروهای مترزل و فرصت طلب نیز به میدان آمده و با نامیدن منتظری به عنوان "پدر حقوق بشر"، مبارز "نستوه" و کسی که گویا تاریخ از وی به "نیکی" یاد خواهد کرد و... و همچنین ستودن اعوان و انصار او، درواقع خون های جان باختگان دهه ۶۰ و نسل انقلابی ای که توسط رژیم جمهوری اسلامی و با رهبری خمینی - منتظری از دم تیغ گذشتند را، پایمال می کنند.

در این شکی نیست که پژواک وسیع خبر انتشار نوار صحبت های منتظری و اشاره وی به موارد بسیار کوچکی از عمق جنایات توصیف ناپذیر جمهوری اسلامی در سال ۶۷ در بی بی سی و صدای آمریکا و امثالهم موجب مطرح گشتن این واقعیت در سطح جامعه شده است. این هم درست است که انتشار دوباره صحبت های وی در شرایط ملتهب و بحرانی نظام، تضادهای درونی بین جنایتکاران حاکم را تشدید کرده و باعث شده تا بسیاری از تبهکاران وابسته به دار و دسته های مختلف به میدان بیایند و مجبور به اظهار نظر و اعتراف به وقوع کشتار دهه ۶۰ و قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ توسط رژیم شان گردند. اما باید متوجه بود که اولاً چه شرایطی در میان توده های مردم دشمنان دوست نما را به انتشار و پخش وسیع این نوار وادار کرده است و ثانیاً چه هدفی به نفع خود و بالطبع به ضرر مردم ستمدیده ایران از آن تعقیب می کنند! با اندکی توجه می توان دید که در هیچ یک از اظهار نظرهای دار و دسته های حاکم از محافظه کار گرفته تا اصلاح طلب و طرفداران منتظری... نه تنها کلمه ای در مورد محکومیت بی قید و شرط این قتل عام تاریخی و ابعاد آن دیده نمی شود و نه تنها نام و مشخصات و به طور کلی هویت همه جلادان، لیست تمامی قربانیان و بسیاری واقعیات و سئوالات به حق مردم و خانواده های قربانیان مطرح نمی گردند، بلکه آن ها از اصل این کشتار و از آن مهم تر از موجودیت پوسیده نظام جمهوری اسلامی، این دشمن قسم خورده مردم ما دفاع کرده و می کنند.

آن ها امروز منتظری را کسی که گویا مخالف اعدام فرزندان شریف و مؤمن مردم ایران بوده است، جلوه می دهند. این ها تبه کاران هستند که حقیقت را می دانند ولی آن را انکار می کنند. بر عکس تبلیغات فریب کارانه جاری، منتظری کسی ست که در تمام تصمیم های کلیدی گردانندگان نظام استثمارگر حاکم با هدف استحکام سلطه خونین این رژیم جنایتکار بر کرده مردم ما شرکت داشته؛ وی کسی ست که طراح اصل تبهکارانه ولایت فقیه می باشد، کسی که خلخال دژخیم را با حکم خود برای کشتار مردم به پا خاسته ترکمن صحرا - البته با "رعایت احتیاط" - گسیل کرده است. اکثر قاضی های "انقلاب" در طول سال های اول دهه ۶۰ که با ماموریت قلع و قمع و نابودی جوانان مبارز و انقلابی و خواهان تغییرات اساسی به نفع مردم به سراسر کشور گسیل می شدند از محصولات و منصوبین "دفتر آیت الله منتظری" بوده اند. منتظری مهره ای ست که نامش به عنوان یکی از پایه گذاران نظام ننگ و ظلم و نکبت موسوم

تظاهرات مردم وین علیه توافق نامه تجاری از صفحه ۶

این توافق نامه به آمریکا امکان می دهد در مقابل مخالفت قانونی کشورهای اروپایی برای جلوگیری از ورود محصولات ژنتیکی علیه آن کشورها شکایت کرده و رای مخالف آن ها را به نفع خود لغو کند.

در تبلیغات تظاهرکنندگان بر این امر تاکید می شد که TTIP در واقع به معنای تجارت آزاد نیست بلکه تلاشی جهت به وجود آوردن شرایط لازم برای به حداکثر سود رساندن بهره کشی انحصارات امپریالیستی با کم ترین هزینه ها و استانداردهای ممکن می باشد. برای نمونه برخی از تظاهر کنندگان می گفتند که از طریق این توافق نامه تجاری نمایندگان شرکت های چند ملیتی مشهور مانند "مونسانتو" به طور مداوم نظرات خود را در مذاکرات مربوطه به دیگر کشورهای شرکت کننده تحمیل خواهند کرد و خواست خود را به کرسی خواهند نشاند و این تنها به نفع آن ها خواهد بود. همچنین برخی از تظاهرکنندگان می گفتند که این توافق نامه ها رقابت بین بلوک های قدرت را تشدید می کند و در نتیجه خطر جنگ و درگیری را دامن خواهد زد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در وین ضمن حمل آرم سازمان با حضور خود در این راه پیمایی بار دیگر بر مواضع ضد امپریالیستی خود تاکید نموده و مخالفت اصولی شان را با سیاست های انحصارات بزرگ امپریالیستی و اساسا نظام استثمارگرانه سرمایه داری که با انعقاد این گونه قراردادهای در جهت استثمار و سرکوب هر چه بیشتر طبقه کارگر کام بر می دارد، بار دیگر اعلام نمودند.

به امید این که پرولتاریا از طریق اعمال قهر انقلابی و متحد کردن همه ستمدیدگان، زنجیرهای اسارت سرمایه داری را از پای خود بگشاید و با برقراری حکومت پرولتاری راه رسیدن به جامعه عاری از ظلم و ستم را هموار نماید.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در وین

۱۷ سپتامبر ۲۰۱۶

مسکن های مختلف و قرص های ضد یبوست و شربت سینه باز می گشت. او با دارو هایی که می آورد کلی کمبود دارو هم اتافی های خود را بر طرف می نمود.

در آن زمان زندانیان امکان خرید نداشتند اما گاه گاهی وقتی حسینی به اتاق سر می زد زندانیان از او درخواست خرید می کردند و اگر آن روز این شکنجه گر سفاک ساواک سر حال بود به کسی که قاعدتا همراهش بود دستور می داد که برای زندانیان خرید شود. البته پاسخ حسینی منوط بود به این که چه کسی این موضوع را طرح می کند. به همین دلیل هم یکی از کسانی که زندانیان از او می خواستند که موضوع خرید را با مسئول زندان در میان بگذارد، دکتر ترابی بود. اولاً او دکتر و استاد دانشگاه بود و در ثانی وی در آن زمان یکی از زندانیان مسن اتاق تلقی می شد و در آن زمان تقریباً دو برابر من سن داشت. درخواست زندانیان از دکتر ترابی برای طرح خواست خرید درست به این دلیل بود که آن ها می دانستند که حسینی تحت تاثیر موقعیت اجتماعی دکتر ترابی قرار دارد. به واقع، اگر دکتر ترابی مساله خرید را طرح می کرد تقریباً پاسخ منفی به او نمی داد. البته ترتیب خرید هم این طور بود که یکی از زندانیان که خانواده اش در زمان ملاقات مبلغی برای او به دفتر زندان سپرده بود، داوطلب می شد و می گفت که از مبلغ شخصی وی خرید شود. البته خرید هم به معنای امکان خرید هر کالائی نبود و تنها چند قلم مشخص را در بر می گرفت. مثل روغن زیتون، هندوانه و آب لیمو و... که البته هر کدام شان در آن شرایط برای زندانی اهمیت خودش را داشت. اولاً به دلیل شرایط زندان مشکل هضم غذا خیلی از زندانیان را آزار می داد به همین دلیل هم نیاز به روغن زیتون زیاد بود و در ثانی یکی از غذا های ما عدسی بود که به کمک روغن زیتون و آب لیمو قابل خوردن می شد.

به هر حال زندگی در محدوده تنگ یک اتاق برای مدتی طولانی مشکلات خاص خودش را دارد و زندانیان با ابتکاراتی سعی می کنند بر کندی حرکت زمان و چالش های وضع غلبه کنند. یکی از این برنامه ها آموزش زبان بود. دکتر ترابی برای تعدادی از زندانیان کلاس آموزش زبان ترکی گذاشت. جالب است که اولین کلمه ای که او در این کلاس به شاگردانش که من هم یکی از آن ها بودم آموزش داد، این جمله بود: "قور خان تولدی"، که به فارسی می شود "ترسو مرد". در سال ۵۰ و در اوین که در اتاق های بازجویی صدای فریاد زندانیان در زیر شلاق قطع نمی شد در شرایطی که زندانی زیر بازجویی، هر لحظه در انتظار این بود که نگیان نامش را برای بازجویی صدا کند، خلاصه در آن فضای وحشت بر اثر سلطه شلاق و شکنجه، این اولین کلمه در آن کلاس

به یاد دکتر علی اکبر ترابی



دستگیر شد. در رابطه با این دستگیری بود که او را نیز جهت ادامه بازجویی، به زندان اوین منتقل کرده بودند.

در آن زمان، یعنی در تابستان سال ۵۰، در اوین قدیم و اتاق شماره ۵، تعدادی بیش از ۲۵ نفر محبوس بودند که البته این تعداد گاه بیشتر و گاه کم تر می شد. وقتی که من را به این اتاق بردند، دکتر ترابی یکی از زندانیان در بند آن اتاق بود. روشن است که هر زندانی چه به خاطر شرایط شکنجه و اذیت و آزار بازجو ها و چه وضعیت تغذیه بد و عدم تحرک با مشکلاتی مواجه بود. به همین دلیل هم یکی از نیاز های زندانیان دارو بود که در این زمینه همیشه با کمبود مواجه بودیم. به خصوص یکی از نیاز های زندانیان پمادی به نام الجزار بود که برای کف پای زندانیانی که شکنجه شلاق بر کف پایشان اعمال شده بود هم ضد التهاب بود و هم تا حدی مسکن. این پماد باد پا را که بر اثر شلاق ایجاد می شد می خواباند و به زندانی شکنجه شده امکان تخفیف درد و تا حدودی راه رفتن طبیعی می داد و چون تقریباً روزی نبود که کسی را به بازجویی ببرند و مورد شکنجه قرار ندهند نیاز به این دارو نیز همیشگی بود.

زمانی که حسینی (مجد علی شعبانی) مسئول بازداشتگاه اوین به اتاق ما سر می زد زندانیان از او درخواست دارو می کردند. او هم تا وقتی که دکتر ترابی در آن اتاق بود همیشه به گروهیانی که همراهش بود رو کرده و می گفت با آقای دکتر برو دفتر و مقداری دارو برای اتاق به او بده. حسینی که سطح فهمش به او اجازه نمی داد که فرق پزشک با دکتر جامعه شناس را بفهمد فکر می کرد چون دکتر ترابی دکتر است پس منطقاً پزشک هم هست. این موضوع یکی از شوخی های رفقا در آن اتاق و به خصوص با دکتر ترابی بود. دکتر ترابی هم که همچون بقیه زندانیان مشکلات را می دانست هر بار که برای آوردن دارو می رفت به هر ترتیبی بود با جعبه ای مملو از کرم الجزا و

از طریق رفیقی مطلع شدم که دکتر علی اکبر ترابی یکی از استادان مردمی دانشگاه تبریز در گذشته است. من با دکتر ترابی در سال ۱۳۵۰ در بازداشتگاه اوین آشنا شدم. مسلماً شنیدن خبر مرگ کسانی که در دورانی از زندگی با آن ها هم زنجیر بوده ای بیشک دردناک است. اما ابعاد این درد موقعی بیشتر می شود که می بینی به دلیل اوضاع و احوالی که رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی در ۳۷ سال گذشته بر کشور حاکم کرده است حتی نمی توانی در مراسم یاد بود آشنای قدیمی ات شرکت داشته باشی. البته اگر چه دیکتاتوری حاکم با وحشیگری های سرکوب گرانه اش چنین امکانی را از ما گرفته است، اما واقعیت این است که سرکوب هرگز نمی تواند ما را از گرمی داشت یاد و خاطره عزیزان مان باز دارد.

دکتر ترابی استاد جامعه شناسی دانشگاه تبریز بود. استادی مردمی که معروف بود با کمونیست های بزرگی چون رفقا صمد بهرنگی، کاظم سعادت و بهروز دهقانی آشنائی داشته است. در دهه چهل فعالیت های فرهنگی و آگاه گرانه این رفقا یکی از مشخصه های تاریخی آن دوره در آذربایجان بود که با استقبال روشنفکران به خصوص نیروهای چپ و مردمی نه فقط در آذربایجان بلکه در خارج از آن منطقه نیز مواجه بود. به دلیل وجود روابط گسترده ای که این رفقا در همه سطوح اجتماعی ایجاد کرده بودند، دکتر ترابی نیز به عنوان یکی از دوستان آنان شناخته می شد.

با آغاز مبارزه مسلحانه و آشکار شدن نقش رفقا بهروز دهقانی، کاظم سعادت و علیرضا نابدل در این مبارزه بطور طبیعی ساواک بنا به ماهیت سرکوب گرانه اش شروع به دستگیری دوستان و آشنایان این رفقا نمود. در جریان یورش ددمنشانه ساواک شاه به یاران و آشنایان این رفقا در آذربایجان، دکتر ترابی هم

درس زبان ترکی در واقع درس مقاومت و پیام مقاومتی بود که از سوی دکتر به شاگردانش با زبان بی زبانی منتقل می شد.

متأسفانه با توجه به وضع آن زمان زندان اوین، نقل و انتقالات زندانیان امری تقریباً مدام بود و به همین دلیل مدت زمانی که زندانیان در کنار هم بودند، خیلی زیاد نبود. زندانیان جدیدی را می آوردند و بعضی ها را هم به زندان های دیگر منتقل می کردند. به همین دلیل هم بعد از مدتی دکتر ترابی را از آن اتاق بردند و دیگر امکان دیدن او در زندان به من دست نداد. با این حال خاطره دکتر ترابی همیشه با من ماند و آن جمله ترکی ای که او در اولین جلسه آموزش زبان ترکی در ترویج فرهنگ مخالفت با سرکوب و استبداد به ما یاد داد، در ذهنم مانده و خاطره او را برابرم زنده نگهداشته است. مطمئن هستم زندانیان دیگر همینند با دکتر ترابی خاطرات مشابه زیادی دارند که با نام این انسان نیک گره خورده و به رغم فقدان وی، یاد او و درس پایداری اش را در مبارزه با ستم برای آن ها یادآوری می کند.

فقدان دکتر ترابی عزیز را به خانواده و بازماندگانش تسلیت می گویم. یادش گرامی باد.

**فریبرز سنجرى
شهریور ۱۳۹۵**



به دفاع از حقوق مهاجرین افغانستان بپا خیزیم!



اقدام ننگین و رسوای مقامات جمهوری اسلامی در دستگیری ده ها تن از افغان های زحمتکش و محروم در شیراز و سپس در قفس انداختن و نمایش تحقیر آمیز آنان در معابر عمومی در روزهای اخیر خشم تمامی انسان های آزادی خواه را برانگیخته است.

در روزهای ۱۳ و ۱۴ شهریور ۱۳۹۵، نیروی انتظامی استان فارس در شیراز، طرحی را با ادعای "ارتقاء امنیت عمومی" به اجرا گذاشت. در جریان اجرای این طرح که مبتکرینش مدعی بودند باعث افزایش امنیت عمومی و پاکسازی شهر از مجرمین و افراد بر هم زنده نظم و امنیت می شود، نیروهای سرکوب گر جمهوری اسلامی حدود ۹۰۰ نفر را در طول ۲ روز بازداشت کردند. معاون هماهنگ کننده نیروی انتظامی فارس در این رابطه به خبرگزاری ها اعلام کرد که در بین بازداشت شدگان، ۲۷۷ نفر اتباع بیگانه غیر مجاز وجود دارند که همگی در شیراز دستگیر شده اند. اما رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی که در نقض حقوق مهاجران افغانستان و هتک حرمت آنان ید طولایی دارد به همین اقدام تبهکارانه بسنده نکرده و با یک اقدام قرون وسطایی و کثیف، پناه جویان افغانستانی را پس از دستگیری با چشمان با پارچه بسته شده و پا های زنجیرشده در قفس هایی که برای این منظور درست شده بود، قرار داده و به نمایش عمومی گذاشت.

نیروی سرکوب جمهوری اسلامی همان طور که اشیاء کشف شده از متخلفین همچون مشروبات الکلی، مواد مخدر، فیلم های مستهجن، قمه و ... را به نمایش گذاشت، پناه جویانی که به دلیل شرایط جنگی کشورشان، اجباراً خانه و کاشانه خود را رها کرده و با پای پیاده به خاطر حفظ جان شان از آن سیاهی ها گریخته و به کشور ما پناه آورده اند را همچون داعش در داخل قفس به نمایش گذاشت. قفس هایی که بر بالایش شعار "دستگیری اتباع بیگانه" نوشته شده بود. این اقدام داعشیان حاکم بر ایران که هیچ تفاوتی با اقدامات سرکوب گرانه داعش در عراق و سوریه ندارد، یکبار دیگر ماهیت ضد مردمی جانیان حاکم و آدمکش جمهوری اسلامی را در مقابل چشم همگان قرار داد.

چریکهای فدائی خلق ایران این سیاست وحشیانه و تحقیر آمیز علیه پناه جویان افغان را به شدت محکوم می کنند. دفاع از حقوق انسانی و خدشه ناپذیر صدها هزار تن از پناه جویان و کارگران زحمتکش افغان مقیم ایران، بخشی جدایی ناپذیر از مبارزه عمومی توده های تحت ستم برای رسیدن به آزادی و برقراری یک جامعه دمکراتیک است. این مبارزه تنها راه رهایی از دست داعشیان حاکم بر ایران و نابودی رژیمی است که از سال ۱۳۵۷، زمانی که به وسیله امپریالیست ها به قدرت رسید تا کنون از هیچ جنایتی علیه خلق های ایران و منطقه و به ویژه مردم مبارز افغانستان دریغ نورزیده است. همین واقعیت ضرورت اتحاد و همبستگی خلق های ایران و افغانستان را علیه دشمنان مشترک شان را با برجستگی در مقابل مردم دو کشور قرار می دهد.

پیروز باد مبارزات خلق های تحت ستم ایران و افغانستان علیه امپریالیسم!

هر چه فشرده تر باد همبستگی مبارزاتی خلق های تحت ستم!

چریکهای فدائی خلق ایران

شهریور ۱۳۹۵

کارگران جهان متحد شوید!

کردم. سعی می کردم آرام و شمرده شمرده بخوانم تا مبادا اشتباه کنم. همه حواسم به درست خواندن بود و راستش نمی فهمیدم که موضوع کتاب چیست. در حین خواندن با فاصله هائی به پدر نگاه می کردم و می دیدم که او با یک حالت مشتاق و در عین حال غمگین با چشمان زردش به من و مادرم نگاه می کند. مادرم در یک طرف دیگر اتاق نشسته و در حالی که داشت برنج پاك می کرد به آنچه من می خواندم گوش می کرد. پدرم هر چند دقیقه یک بار کتاب را از من می گرفت و چند صفحه ورق می زد و باز می گفت از اینجا بخوان. بعدها که فرصتی پیش آمد تا با پدرم راجع به آن دوره صحبت کنم او به من گفت که باورم نمی شد که آن کتاب حرفهای چنان واقعی را مطرح می کند و می خواستم تو زودتر صفحات بعدی را بخوانی تا ببینم در آنجاها چه نوشته شده است.

آن کتاب را پدرم در راه تهران به مشهد در واگن قطار پیدا کرده بود. او مأمور تمیز کردن واگن های قطار بود و برای تمیز نگاه داشتن قطار و سوار کردن مسافرها و کمک به آنها در حین مسافرت هر ماه سه یا چهار مرتبه و هر دفعه سه یا چهار روز با قطار مسافربری می رفت و در نتیجه هر ماه حدود ۱۲ روز از خانه دور بود که این اضافه کاری محسوب می شد. در ضمن پدرم ده روزی هم در راه آهن، قسمت تعمیرات کار می کرد تا با انجام این دو شغل بتواند خرج خانه را تأمین کند. در هر حال آن کتاب را مسافری به طور عمد یا غیرعمد در واگن قطار جا گذاشته بود و پدرم موقع تمیز کردن واگن آن را دیده و با خود به خانه آورده بود و چون خودش و مادرم سواد خواندن نداشتند مرا نشانده بودند که کتاب را برایشان بخوانم. من به صورتی که گفتم مشغول خواندن بودم که یک مرتبه صدای دائیم را شنیدم. دائی به صورتی که رسم آن دوره بود سرزده به خانه ما آمده بود و قبل از این که ما متوجه او شویم بخشی از آنچه من می خواندم را شنیده بود. او در حالی که رو به من داشت با صدای بلند تحکم آمیز گفت، بس است، بس است، پاشو برو گمشو! و بعد به طرف من آمد و گفت کتاب را بده به من! و کتاب را از دست من گرفت و نگاهی به جلدش انداخت. من خیلی جا خوردم. به پدرم نگاه کردم که ببینم چه کار باید بکنم. او با اشاره به من فهماند که از اتاق به بیرون بروم و منتظر بود که ببیند دائیم چه می گوید.

دائی من پاسپان شهربانی بود و همیشه سعی می کرد که با یک سری ادا و اطوار و از بالا برخورد کردن وجهه ای به خود بدهد. پدر من نیز چنین امکانی را به او می داد. دلیل این امر به وضعیت پدرم در گذشته برمی گشت. پدر من در پنج سالگی مادرش را از دست داده بود و پدرش نیز قبل از تولد او فوت شده بود. در نتیجه او در خانواده عمویش بزرگ شده و

صمد بهرنگی، معلم راستین من!



سرنوشت بچه های دیگر پدر و مادرم نجات داد.

پدر و مادرم به هر ترتیبی بود مرا به مدرسه فرستاده بودند، به امید اینکه من در بزرگی کار خوبی پیدا کنم و مثل آنها در فقر زندگی نکنم. آن روز در حال و هوای خودم بودم که به دوست و همکلاسیم برخورد کردم. پرسید: می دانی که فردا مدرسه تعطیل است؟

گفتم نه نمی دانم. البته روز قبل باران شدیدی باریده بود و سقف کلاس ما و دو کلاس دیگر خیس شده بود و امکان ریزش سقف وجود داشت. معلوم شد که به همین دلیل مدرسه را دو روز تعطیل کرده بودند. این نوع اتفاقات همواره برای مدرسه های منطقه جوادیه راه آهن پیش می آمد که وضعیتی شبیه دیگر مناطق فقیر نشین تهران داشتند. تعطیل شدن مدرسه برای دو روز برایم خبر خوبی بود و روز دوم تعطیلی بود که اتفاقی که می خواهم تعریف کنم و مسیر زندگیم را به من نشان داد و به قول معروف سرنوشت مرا تعیین کرد پیش آمد.

طبق معمول در حال بازی با بچه های محله در کوچه بودم که ناگهان هیكل بزرگ پدرم با دستهای بزرگش و چشمان زردش در مقابلم سبز شد و من برجام میخکوب شدم. هنوز به خود نیامده بودم که یک لحظه درد شدیدی در گوشم احساس کردم. او فرصت پیدا کرده بود که گوشم را گرفته و به طرف خودش بکشد. بعد با همین وضعیت مرا به طرف خانه برد و در یک گوشه اتاق نشانده. بعد خودش هم آمد و روبروی من نشست و در حالی که به تاقچه اتاق اشاره می کرد به مادرم گفت که آن کتاب را از روی تاقچه بردار و به این پسر بده. مادرم کتاب را دست من داد و پدرم گفت بازکن بخوان! من نگاهی به کتاب انداختم و پشت و رویش را نگاه کردم. یک دفعه صدای پدرم بالا رفت: "برای چی مدرسه فرستادم، کتابو بخون!". من شروع به خواندن آن کتاب

در يك روز سرد زمستانی مادرم پیت نفت را به دستم داد با مقداری پول خُرد که برای چراغ علاالدین خانه نفت بخرم. در حین رفتن در آن مسیر به یاد وضعیت و مشکلات خانه بودم و این که چگونه باید روزهای سرد زمستان را سر کنیم. مادرم را جلوی چشمان خود می دیدم که برای گذران زندگی مان با چه سختی ای به قول خودش "قناعت" می کرد. یعنی سعی می کرد پول اندکی که به دستش می رسید را طوری خرج کند که بتواند ضروری ترین وسایل معاش را در حداقل حد ممکن برای خانواده تهیه کند. برای این منظور او باید وسایل لازم را در کمیت محدود و در کیفیت پائین بخرد و با "قناعت" امور زندگی را بگذراند. ما در محله جوادیه راه آهن تهران زندگی می کردیم و من نیز در همان محله در یک خانه قدیمی که اصطلاحاً گفته می شود کلنگی، به دنیا آمدم و در همان محله هم بزرگ شدم. ما جزء خانواده های کم درآمد و فقیر محله بودیم روزگار را با شرایط بد و سخت اقتصادی بسر می کردیم. پدرم کارگر راه آهن بود و کار مادرم انجام کارهای خانه و نگهداری از بچه ها. در این مورد حرفها زیادند از جمله غم های پدر و مادرم که شش بچه شان را قبل از تولد من، به چند ماهگی نرسیده از دست داده بودند. مادرم با گریه تعریف می کرد که وقتی بچه مریض می شد او را به بهداری راه آهن که خانواده های کارگری موقع مریضی به آنجا مراجعه می کردند می برد. دکتر بهداری آمپولی به بچه می زد ولی بچه به جای خوب شدن پس از مدتی می مرد. می گفت: وقتی تو مریض شدی دیگر تو را به بهداری نبردم و پیش یک دکتر در محله مان بردم. به دکتر با گریه و التماس گفتم که یک کاری بکن که دیگه این بچه نمیره و مرگ شش بچه ام را که دکتر بهداری به آنها آمپول زده بود را گفتم. دکتر متوجه شد که دکتر بهداری راه آهن بدون توجه به این که آن بچه ها به پنی سیلین حساس بودند به آنها این دارو را تزریق کرده بود. به هر حال دکتر محل، مرا از دچار شدن به

کتاب داشتم و از آن چیزهای خوبی یاد می گرفتم. حالا من کتابی داشتم که مثل کتابهای درسی مدرسه نبود که من آنها را دوست نداشتم و برای همین هر روز با دستهای کبود شده از خط کش های تنبیهی معلم به خانه می آمدم. حالا من برحسب اتفاق به کتابی دست یافته بودم که من و خانواده مرا با خیلی از مسایل اجتماعی آشنا کرد، و نه فقط این؛ بلکه این کتاب باعث شد که من در دبیرستان وقتی معلممان کتاب های دیگر صمد بهرنگی را سر کلاس می آورد و می خواند با اشتیاق به مطالب آن کتابها گوش کنم و بگویم که اندیشه های معلم بزرگ و کمونیست بزرگ یعنی صمد بهرنگی را فرا بگیرم.

بعدها در یک موقعیتی با پدرم راجع به این کتاب و آن روزها صحبت کردم. من یادم بود که چطور چهره پدرم با شنیدن مطالب آن کتاب عوض می شد. با شناختی که از او داشتم حدس می زدم که او با غمها و مشکلاتی که داشت چیز خوبی در آن کتاب می دید. او برای من از غمها، مشکلات روزمره، امکانات کم و از ستم طبقاتی که خود تجربه کرده بود تعریف کرد و با شور و شوق فراوان از آن روز که کتاب کدو کاو در مسایل تربیتی ایران را به خانه آورده بود گفت. می گفت برای من خیلی جالب بود که پسر من با آن سن و سالش کتابی برای من می خواند که حرفهای دل ما را می زند.

من همواره به آن کتاب فکر می کنم و از آن زمان تاکنون هم سعی کرده ام که اندیشه های صمد بهرنگی، این دوست بزرگ کارگران و زحمتکش را راهنمای زندگی خودم قرار دهم.

عزت

شهریور ۱۳۹۵

کلمات زشت بیان کرد). شما می خواهید چنین بلائی سر شما هم بیاید؟ من در آن زمان در کلاس پنجم ابتدائی بودم و این موضوع مربوط به سال تحصیلی ۱۳۵۰-۱۳۵۱ بود. کنجکاو من با سخنان دائمی به حدی تحریک شده بود که پیش خود گفتم هر طور شده من باید این کتاب را تا آخر بخوانم. همه اش در فکر این بودم که این کتاب دوباره به دستم برسد. می دانستم که با حرفهایی که دائمی زده بود پدرم دیگر آن را دم دست نخواهد گذاشت. پیش خود می گفتم یک جوری باید این کتاب را گیر بیاورم. می گفتم تا پدر و مادر من متوجه بشوند آن را تند تند می خوانم. وقتی دائمی رفت و پدرم رفت در اتاق دیگر بخوابد، فرصت پیدا کردم که دنبال آن کتاب بگردم و بالاخره آن را پیدا کردم. خودم را فوری به پشت بام رساندم. اول نگاهی به اسم کتاب کردم. نوشته شده بود: "کدو کاو در مسایل تربیتی ایران" و نام نویسنده اش را به خاطر سپردم: صمد بهرنگی. معطل نکردم و کتاب را در جایی که مطمئن بودم کسی آن را پیدا نخواهد کرد قایم کردم.

از آن به بعد هر زمان فرصت را مناسب می دیدم به سراغ آن کتاب می رفتم. همه اش در فکر صحبت های دائمی بودم و می خواستم ببینم خرابکارها و کمونیست ها در این کتاب چه نوشته اند و اصلاً آنها چه کسانی هستند. اما هر چه می خواندم می دیدم که کتاب در مورد مدرسه و آموزش و پرورش و معلم هاست و چیزی از خرابکارها و کمونیستها، از آن آدم های عجیب و غریبی که دائمی حرفشان را زده بود در آن نمی دیدم. چیزهایی که در کتاب در مورد وضع مدرسه های دهات آذربایجان نوشته شده بود در بعضی موارد شبیه مشکلاتی بود که ما در مدرسه مان در تهران با آنها مواجه بودیم. به همین خاطر یک نوع احساس صمیمیت نسبت به این

با مادر من که دختر عموی او محسوب می شد ازدواج کرده بود. این روابط باعث شده بود که پدر من برای خانواده مادرم احترام خاصی قایل شود و شاید این یکی از دلایل کوتاه آمدن پدرم در مقابل دائمی بود.

من به حیاط رفتم ولی صدای دائمی را می شنیدم که داد و بیداد راه انداخته بود. می گفت این چه وضعیه! مگر نمی دانید که این جور کتابها مال خرابکارهاست. هر کس این کتابها را بخواند بلائی سرش می آورند که آن سرش ناپیداست. او این حرفها را می زد و همینطور به زمین و زمان فحش می داد. پدرم یک دفعه با فریاد صدای او را قطع کرد و گفت چرا اینقدر شلوغ می کنی. تا آنجا که من فهمیدم این کتاب راجع به مدرسه و معلم است. حالا مگر چه شده که این طوری داد و فریاد می کنی. ولی دائمی آرام نشد و هی اصرار می کرد که شما نمی فهمید. این جور کتابها مال خرابکارها و کمونیست هاست. بالاخره مادرم به سخن در آمد. او گفت من که از این چیزها سر در نمی آورم. تا جایی که من شنیدم در این کتاب راجع به وضع مدارس و آموزش و پرورش نوشته. درست هم میگه برو مدرسه پرورش که این پسر اونجا درس می خونه را ببین، ببین چه وضعی داره. این کتاب هم همین ها را نوشته. یعنی چه خرابکار و کمونیست؟! تازه این کتاب را هم باباش از واگن قطار پیدا کرده و می خواست این بخونه تا ببینیم خواندن یاد گرفته یا نه. دائمی کمی آرام شد ولی هی می گفت مواظب بچه ها باشید.

من که بسیار کنجکاو شده بودم از پشت پنجره کنار نمی رفتم و با دقت به حرفها گوش می دادم. دائمی می گفت شما نمی دانید! این خرابکارها را بردند شهربانی، دارند پدرشونو در میاورند (البته این را با

خوانندگان مبارز "پیام فدایی"

برای غنا بخشیدن به محتوای نشریه و برای رفع کمبودهای آن ما به شما تکیه داریم. نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود را برای ما بنویسید و بگوئید ضمن مکاتبه با نشریه، رابطه فعالتری با ما برقرار کنید. نشریه "پیام فدایی" را بخوانید و آن را به دست دیگران برسانید. بدون شک یک نشریه انقلابی زمانی موفق خواهد بود که به توده ها و مجموعه هوادارانش متکی باشد.



زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

واقعیت این است که شهروندان افغانستان که در نزدیک به چهار دهه گذشته در معرض انواع حملات و درگیری ها و جنگ های داخلی و خارجی سازمان داده شده توسط نیروهای امپریالیستی و سرمایه داران بومی و منطقه ای قرار گرفته بودند در طول چهل سال گذشته و در ابعاد میلیونی راهی کشورهای همجوار افغانستان گشتند تا از آن جا راهی به جایی امن و سرپناهی و شغلی و ماوایی برای صیانت از خانواده خویش بیابند. از جمله کشورهایی که ستمدیدگان افغان به دلیل مرزهای مشترک بسیار طولانی با آن به آن جا پناه می جویند ، ایران می باشد. ایرانی که زیر سلطه جمهوری اسلامی ، در یکی از سیاه ترین دوران تاریخ خود به سر می برد. به همین دلیل هم ستمدیدگان بی پناه افغان در شرایط بی پناه گاهی ، به جایی پناه برده بودن که می بایست برای حفظ و حراست از خود به بیگاری تن داده و در مزرعه و کارخانه و در شهر و روستا و جبهه و پشت جبهه ، برای پر کردن کیسه سرمایه داران انگل صفت ایرانی از جان و روان خود مایه بگذارند. کارگران افغان ضمن تحمل شرایط کاری سخت تر از همتای ایرانی خویش با دستمزدی به مراتب کم تر و در نتیجه با استثمار هر چه شدیدتر به سود دهی بیشتری برای صاحبان قدرت و ثروت می پردازند. تازه با نگاهی اجمالی به اخبار و اطلاعات درج شده در رسانه ها فوراً متوجه انبوهی از اخبار می شویم که در آن ها در انواع و اشکال مختلف مستقیم و غیر مستقیم تبلیغات حکومتی می کوشد وضع وخیم بحران بیکاری و اجتناب کارفرمایان در پرداخت حقوق های معوقه و اخراج های فله ای و کسر دستمزدها و لغو قراردادهای و سایر تمهیدات ضد کارگری را به گردن حضور کارگر پرکار و ارزان افغان بی اندازد. چنین ترفندی هم در اتحاد کارگران افغان با هم طبقه ای های ایرانی شان اخلاص ایجاد می کند و هم مسئولیت بحران های خانه خراب کن نظم سرمایه دارانه ظالمانه حاکم را از دوش سرمایه داران و حامیان شان بر می دارد. چنین تبلیغات فریب کارانه ای در تلاش است تا عامل اصلی بحران و فقر و فاقه کارگران ایران را کارگران و زحمتکشان پناه جوی افغان قلمداد نماید. با توجه به این داده های مختصر و نمودی که تصاویر مورد گفتگو دارند ، بر هر انسان آزاد اندیش و شریفی است که به هر شکل ممکن صدای اعتراض خویش را علیه این رفتار کثیف و ضد انسانی نسبت به افغان های مقیم ایران ، بلند نموده و از حقوق انسانی و اجتماعی آنان دفاع نماید.

نظام گل مزده
شهریور ۱۳۹۵

تحقیر و سرکوب پناه جویان افغان ،

جلوه ای از ماهیت سرکوبگر جمهوری اسلامی



به دنبال این که نیروی انتظامی استان فارس در شیراز اعلام کرد نزدیک به ۲۸۰ نفر از اتباع بیگانه غیر مجاز را در شیراز دستگیر کرده است؛ تصاویری از پناه جویان و مهاجرین افغانستانی در رسانه های جمهوری اسلامی درج گشت که نشان دهنده هتک حرمت و هویت انسانی آن ها و تعرض به حقوق انسانی شان بود. در این تصاویر ، افغانستانی های دستگیر شده در حالی که چشمان شان با چشم بند بسته شده بود و برخی از آن ها زنجیر به پا داشتند ، در قفس هایی قرار داده شده و در همین حالت به نمایش عموم گذاشته شدند. آن چه در نگاه اول به این تصاویر نظر هر کس را به خود جلب می کرد ، بر خورد به غایت تحقیر آمیز نیروی انتظامی جمهوری اسلامی با دستگیر شدگان و هتک هویت انسانی و حقوق پناه جویی و مهاجرتی آن ها می باشد. نیروی انتظامی جمهوری اسلامی در شرایطی دستگیر شدگان را چشم بسته در قفس محبوس کرده و به نمایش عمومی گذاشته است که تنها اتهام آن ها "اتباع بیگانه غیر مجاز" اعلام شده است. آن هم در شرایطی که جمهوری اسلامی می داند که بیش از سه دهه است که پناه جویان افغان ، به دلیل شرایط جنگی کشورشان و صرفاً جهت حفظ بقا و صیانت نفس خویش ، آواره ایران و اقصی نقاط جهان گشته اند. تصاویر مربوط به این دستگیری ها و در قفس انداختن ها ، چنان دل هر انسان شرافتمندی را به درد می آورد که سکوت در برابر آن را تقریباً ناممکن می سازد.

گزارشی از جشنواره "صدای مردم" از صفحه آخر

پلاکاردها و پوسترهایی که جنایات جمهوری اسلامی علیه مردم ایران را به نمایش می گذاشت و همین طور گذاشتن میز کتاب به افشاگری علیه جمهوری اسلامی پرداختند. جدا از میز کتاب ، آن ها در طی این حرکت با پخش ۳۰۰ اعلامیه در رابطه با کشتار زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و به خصوص قتل عام سال ۶۷ در زندان ها ، هر چه بیشتر چهره کریه این رژیم وابسته به امپریالیسم جهانی را به بازدید کننده گان نشان دادند. در طول مراسم پخش موزیک و سرودهای انقلابی فضای مطبوع و دل پذیری را در اطراف چادر اطلاعاتی رفقا به وجود آورده بود. استقبال بازدید کننده گان از چادر اطلاعاتی فعالین چریکهای فدایی خلق ایران بسیار چشم گیر بود. بسیاری از بازدید کننده گان با رفقا به بحث و گفتگو می پرداختند و اطلاعات بیشتری در مورد سازمان و وضعیت کنونی اپوزیسیون در ایران می خواستند. بحث و گفتگو در مورد وابستگی رژیم به امپریالیسم جهانی و این که برخلاف شعارهای "نه شرقی و نه غربی" و "مرگ بر آمریکا" که جمهوری اسلامی سر می دهد ، این رژیم از روز اول دست در دست قدرت های امپریالیستی علیه خلق های ایران و منطقه و از جمله خلق فلسطین دست به کشتار زده است،

از تم های اصلی بحث با بازدید کننده گان بود. هم چنین افشاگری در رابطه با نقش جمهوری اسلامی در گسترش بنیادگرایی اسلامی و گروهانی همانند داعش و حمایت این حکومت از رژیم جنایتکار سوریه و پیشبرد سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" بین اقلیت های مذهبی و قومی هم از دیگر موضوعات بحث بازدید کننده گان بود. بعضی از بازدید کننده گان با توجه به سابقه طولانی مبارزاتی سازمان و مواضع انقلابی آن در طول حیات انقلابی اش در مورد این که آیا کتاب های سازمان به زبان آلمانی هم وجود دارند ، یا نه ، اشتیاق خود را برای آشنایی بیشتر با چریکهای فدایی خلق ایران نشان می دادند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - وین

۵ سپتامبر ۲۰۱۶



چادر اطلاعاتی فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در جشنواره وین

گزارشی از

مراسم گرامیداشت

یادمان شهدای دهه ۶۰

در دالاس آمریکا



در پایان سخنرانی و قبل از آغاز قسمت پرسش و پاسخ، فرد جوانی به نام حامد فرمند در کنار دکتر قهاری قرار گرفت و در مورد کتاب تازه چاپ خود به نام "جای خالی مامان - از دستگیری تا آزادی، روایت کودک یک زندانی" که امسال (۲۰۱۶) در لندن چاپ شده است، توضیحاتی بیان کرد. وی اظهار داشت که وقتی شش سال بیشتر نداشته، مادر او توسط جمهوری اسلامی دستگیر و به مدت پنج سال به زندان افتاده بود. روایت هائی که در کتاب مذکور آمده، از جمله، ملاقات های او با مادرش در زندان، خاطراتی است که برای او از آن پنج سال باقی مانده و او آن روایت ها را در آن کتاب به رشته تحریر در آورده است.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آمریکا نیز با بر پا کردن میز کتاب در این مراسم شرکت نموده و به توزیع نشریات سازمان پرداختند. شرکت کنندگان در مراسم یادمان، با خرید کتاب ها و نشریات سازمان و همچنین با پرداخت کمک های مالی، در واقع حمایت خود را از چریکهای فدایی خلق ایران نشان می دادند. در زمان تنفس و در پایان مراسم، شرکت کننده-گانی که به میز کتاب رجوع می کردند با توصیف خاطرات و نقل هایی از اقوام و آشنایان خویش که در ایران زندگی می کنند، نمونه هائی را مطرح می کردند که خود نشان از وجود ریشه های عمیق نظرگاه های انقلابی چریکهای فدایی خلق ایران در درون جامعه و به خصوص در بین جوانان داشت.

**فعالین چریکهای فدایی خلق ایران
در آمریکا
سپتامبر ۲۰۱۶**

سخنران در پایان صحبت های بسیار موثر خود که نظر شرکت کنندگان را کاملاً به خود جلب کرده بود، نتیجه گرفت که "امروز در ایران، سرکوب و خشونت دولتی همچنان به اشکال گوناگون ادامه دارد. ما امروز شاهدان زنده تأثیرات خانمان سوز سرکوبی هستیم که در بیش از سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران جریان داشته است. پی آمدهای این خشونت و سرکوب دولتی از وقوع هر روزه فاجعه ای عظیم در جامعه ما خبر می دهد. در این جاست که گذشته با امروز سخن می گوید و نیم نگاهی به آینده ای احتمالی را ممکن می سازد! میراث ما از تداوم این خشونت و سرکوب دولتی، امروز، کودکان فقر است، کودکان خیابانی، کودکان کار، کودکان بازار فحشاء، کودکان بازار فروش انسان، کودکان تجاوز بی عقوبت توسط پدر، کودکان قصاص، کودکان اعدام، کودکان تریاک و کودکان شیشه، کودکان زندان دهه شصت، دهه نود و دهه هایی که در پیشند، و کودکانی که، تا زمان حیات این رژیم بدون هیچ شک و شبهه ای، نسل به نسل این فجایع و فرهنگ برخاسته از آن را تجربه خواهند کرد."

در خلال سخنرانی، دکتر نور ایمان قهاری با نشان دادن اسلاید های مختلف و با تأکید در سر تیتر های مطالب مورد صحبت خود و با نقل قول مستقیم ولی با نام مستعار و غیر مستعار از فرزندان زندانیان سیاسی جانباخته ده شصت، باعث شد که شرکت کنندگان در برنامه با گوشه های کوچکی از درد و آلام آن زمان خردسالانی که والدین خود را به دست رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی از دست داده بودند، آشنا شده و بیان احساس آن ها با زبان خودشان از آن دوران، موجب اشکبار شدن چشمان حاضرین در جلسه شد.

در روز یکشنبه ۲۸ آگوست ۲۰۱۶، در گرامیداشت یاد و خاطره همه کمونیست ها و آزادی خواهانی که در کشتار های دهه ۶۰ و در اوج آن کشتارها یعنی قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ به دست جلادان رژیم ددمنش جمهوری اسلامی جان باختند، مراسمی به دعوت "شورای بهرنگ و کانون دموکراتیک دالاس" در شهر دالاس تگزاس برگزار شد. در تزیین اطاق، طومار بالا بلندی از اسامی بسیاری از جانباختگان دهه شصت قرار گرفته بود. در سراسر آن طومار، گل های سرخ پرپر شده به طور سمبولیک، نام آن عزیزان را نمایندگی می کردند.

مهمان سخنران این مراسم، دکتر نور ایمان قهاری بود که سخنرانی خود را با عنوان "پی آمدهای سرکوب سیاسی، نشانی ماندگار بر حیات روحی بازماندگان: فرزندان زندانیان و قتل عام شدهگان دهه شصت در تقابل با فراموشی و سکوت سخن می گویند..." آغاز کرد. او در این سخنرانی که نتیجه کاری تحقیقی چند ساله در مصاحبه با بعضی از فرزندان زندانیان سیاسی دهه ۶۰ که هم اکنون در خارج از کشور زندگی می کنند، می باشد، بیان کرد که "هر جا که دستگاه استبداد، گذشته را ممنوع کرده، زنده نگه داشتن حافظه جمعی برای مخالفین به یک شکل از مبارزه تبدیل شده است و گردهمایی امروز ما هم بخشی از این مبارزه است. ما درست در نقطه مقابل سرکوب گران قرار داریم. حضور ما در این مراسم موضعی ست علیه فراموشی تاریخی و پافشاری ای است بر زنده نگه داشتن یاد مبارزات و مقاومت جانباختگان دهه شصت که در سکوت و بی اعتنائی جامعه، شکنجه و اعدام شدند."

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

گزارشی از جشنواره "صدای مردم" در وین



در روزهای سوم و چهارم سپتامبر امسال (۲۰۱۶) یکی از زیباترین جشنواره های مردمی وین به نام "جشنواره مردم" (Volks stimme) در منطقه پراتر (Prater) شهر وین (Jesuitenwiese) برای هفتادمین بار برگزار شد. علاوه بر برنامه های فرهنگی و سرگرم کننده مثل اجرای زنده موزیک، بازی شطرنج، فعالیت های ورزشی مثل والیبال ساحلی، سرگرمی برای کودکان، غرفه های غذا و نوشیدنی، چادر بحث و گفتگو در زمینه های مختلف از جمله آثار مارکس و انگلس، مهمانان زیادی را به خود جلب می کرد. از آن جا که در هفته های آتی دو انتخابات مهم از جمله انتخابات شورای محلی منطقه و دیگری دور دوم انتخابات ریاست جمهوری در راه است، این جشنواره امکان بسیار مناسبی را برای بحث و گفتگو بین گروه های سیاسی چپ و شرکت کننده گانی که در آن جا حضور داشتند را بوجود آورده بود. هوا در روز شنبه و یکشنبه بسیار دلپذیر بود و جمعیت زیادی را به محل جشنواره کشانده بود. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هر دو روز از ساعت ۱۰ صبح تا ۷ عصر، ضمن شرکت در این فستیوال با برپایی چادر اطلاعاتی در کنار سایر گروه های چپ و نصب

در صفحه ۱۸

گزارشی از آکسیون اعتراضی علیه سفر روحانی به سازمان ملل در نیویورک



در روز سه شنبه ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۶، به دنبال فراخوان فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آمریکا و کانادا تجمع اعتراضی ای علیه حضور حسن روحانی در اجلاس سازمان ملل در نیویورک برگزار شد. این آکسیون که از ساعت ۹ صبح آغاز شد تا ساعت ۲ بعد از ظهر ادامه یافت. رفقا با نصب پوسترهای افشاگرانه، گوشه هایی از جنایات رژیم جمهوری اسلامی را در معرض عموم به نمایش گذاشتند. میز کتاب سازمان، شامل کتاب ها و نشریات چریکهای فدایی خلق ایران و به ویژه کتاب تازه چاپ شده "خاطراتی از یک رفیق" اثر چریک فدایی خلق رفیق مرضیه احمدی اسکویی، مورد استقبال قابل توجه تظاهر کنندگان قرار گرفت. بنرها و پوسترهایی که در محل تظاهرات به نمایش در آمده بودند ضمن آشکار کردن ماهیت جنایتکار رژیم جمهوری اسلامی، پرده از بیش از ۳۷ سال غارت و جنایت رژیم بر می داشتند و این در حالی بود که اطلاعاتی های سازمان در مورد کشتارهای دهه ۶۰ به زبان انگلیسی نیز بین مردم پخش می شد. یکی از افرادی که این اطلاعات را دریافت کرد از رفقا در مورد این که آیا این جنایات در زمان شاه اتفاق افتاده سؤال کرد و رفیقی هم در پاسخ به او توضیح داد که هر دو این رژیم ها بنا به ماهیت ارتجاعی شان همواره مردم زحمتکش مان را مورد ظلم و ستم قرار داده و برای بقای ننگ آلود خود، مبارزین را مورد سرکوب و شکنجه و اعدام قرار داده اند. حضور رفیق جوانی که با شور تمام شعارهای مبارزاتی را به زبان انگلیسی از بلندگو پخش می کرد مورد توجه بسیاری از تظاهر کنندگان قرار گرفت. شعارهایی که از بلندگو پخش می شدند، همچون "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "کارگر زندانی آزاد باید گردد"، "زندان، شکنجه، اعدام، نابود باید گردد"، "جمهوری اسلامی، با هر جناح و دسته، نابود باید گردد"، شعارهایی بودند که منعکس کننده مواضع و تحلیل های انقلابی سازمان هستند. یکی از نکات قابل توجه این حرکت این واقعیت بود که ما شاهد حضور مبارزین و آزادی خواهانی بودیم که با تحمل سختی سفر از راه های دور برای شرکت در این تظاهرات آمده بودند که حضورشان خود بسیار دلگرم کننده بود. آکسیون اعتراضی علیه جنایات و سرکوب گری های جمهوری اسلامی و محکومیت حمایت بی دریغ قدرت های امپریالیستی از این رژیم ددمنش، پس از گذشت ۵ ساعت، با موفقیت پایان یافت.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آمریکا و کانادا

۲۳ سپتامبر ۲۰۱۶

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!